تزک جهانگیری یا وقایع سلطنت نورالدین جهانگیر بادشاه غازی

ملفوظات سلطان بی نظیر کتاب سلطنت اپنے دیباچہ بخط خود

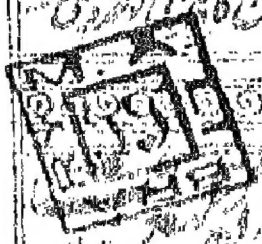

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE4446

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از ثنای پادشاهی که سلطنتش متصون از زوال و استقال است و پس از اطرای ستایش
جهان پناهی که کمالش منزه از نقصان و اکمال است برای مسرا نجلای دانشوران این مرز و بوم
عالمگیری ملقب بکمالات ایمانی که متوکل بنا زر قائم کرامر پادشاه و اولیتر عادل پرور
محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه غازی است ابن
سعادتمند ابن پادشاه زاده کامگار سلطان شاه جهان المخاطب بشاه عالم بهادر است و پسر
بهاسلطان محمد اعظم شاه بهادر پادشاه زاده دیگر نیز از فرزندان سعادتمند ابن
خلاصه الخلافت سلطان محمد اعظم شاه بهادر است و بر آورنده این عبارت
کلان آن حضرت فرزند زاده گرامی و فرزند زاده بهادر اراده هست از محمد معز الدین بهادر پسر کلان
یعنی عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر جهین پور سلطان محمد اعظم شاه بهادر و فرزند زاده عظیم الشان
زاده از محمد معز الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر عمدة الملک امیر الامرا بهادر آن نذروی اشاده

پیر ازینجا بافتد بهرحال ع + عمرت دراز باد که اینهم غنیمت ست بیاس خاطر آن فرزند دلبند
دعایت کرده خواهد شد رقعه مهین پور خلافت بعرض رسید که آن فرزند نگاهداشت سپاه
و نوکران پیش مواجب نگاه نسبدارند ظاهر اقصد قندهار داشته باشند خدا توفیق فیض سازد
آمدن دارالسلطنه لاهور که درینولا کرده اند موجب آن معلوم نشد باید صدی از منصب ناصر خان کم کرده
وآن مبلغ صدوی شیر را انوکری برطرف ع + از ماست بمه فساد باقی رقعه مهین پور خلافت
باوجود سلامت نفس فتح الله خان را چرا ناخوش کردید ما در ایام پادشاهزادگی با امرا هرجا سلوک
میکردیم که همه راضی بودند و در حضور و غیبت بخوشدلی تعریف و توصیف ما میکردند بل با دشمنان
اقتدار بر ادر نامهربان بعضیها ترک فاقت او کرده ملازمت ما اختیار کردند و جمعی که با شاهزاده
نامهربان حرکات ناملایم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آوردند بتازیانه اغماض و تحمل مقابله شد
از سر انصاف قرار بصاحب حوصلگی ما کردند نقش سرداری و بهادری ما بر لوح خاطر اشرف
اقدس اعلی حضرت مرتسم گشت و کارهای دشت بسته بزور بازوی این ضعیف صورت گرفت
شما مثل فتح الله خانی را نجیده خاطر کردید همچو سپاهی جگردار همه کاره را که تا حال نمی آمد شکسته دل
نمودید بیت گر صد هزار لعل و گهر میدهی چه سود + دل را شکسته نه که کو هر شکسته + مضمون ناصحانه
هم اگر دلجوئی کنید بهتر و برای اصلاح کار مفید تر ست بیت بصحبتی گفت بشنو و بهانه مگیر + پیر
ناصح مشفق بگویدت به پذیر + پیشتر هر چه رضا و السلام علی من اتبع الهدی رقعه فرزند
سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی وسلم از نوشته عزیزی معلوم شد که چیره زعفرانی بر سر و جامه
پلوانی در بر در دیوان می نگیند سن شریف چهل و شش تازم باین ریش و فش رقعه مهین پور
خلافت منعم خان از حضور رخصت یافت تا جلد رسید انچه بزبان او حواله شده ابلاغ نماید
از خود خبرم نیست که کیستم و کجا میروم و بر سر این عاصی پر معاصی چه خواهد گذشت حالا از همه چشم
میشوم و همه را بخدای سپارم فرزندان نامدار کامگار را باید که تخالفت نکنند و مجوز گشت و خون
خلق که بید های خدایند نشوند انچه بنظری آید طرفه بنگامه برپا شده نیست ایزد مقلب القلوب توفیق

محافظت خلق الله وقایع بدایع خالصه چراغ راه سالکان طریق ریاست و ملکداری کناد بنام نامی شاهزاده
محمد شاه بهادر رقعه فرزند عالی جاه اسپ راهوار که این مرتبه برای ما فرستاده اند سوار آن
خیلی خوشیم و یاد از مخوار رهپای پدر پیر از ان فرزند جوان بخت سعید بداز کمال تحفظ بخوش خرام
وسوم کرده شد چون آن فرزند در تجویز نام مطابق هر چیز تهارت تام دارند برای هر یکی از اسپان
خاصه ما که فهرست آن بقید رنگ و نسل مرسله آخته بکی خواهد رسید تجویز کرده بنویسند رقعه فرزند عالیجاه
دانائی انبه مرسله آن فرزند بداقعه پدر پیر خوشگوار آمد برای نام انبه کمتام استعداد نموده اند چون آن فرزند
جودت طبع دارند رواداری تکلیف پدر پیر چرا میشوند بهر حال سند مارس و رسنا بلاس نامیس شد رقعه
فرزند عالیجاه مزه کهچری بربالی شما در زمستان یاد می آید الحق که قبولی اسلام خان بآن میرسد آنم
که سلیمان بربالی پرار از شما بگیرم اما شفقت پدری اقتضا نکرد اکر از شاگردان او کسی مهارت این فن
داشته باشد طلبیده آید والا خوشا روزی که بیایند و بخورند و بخورانند طلبیت خوشا وقتی و خورم فرکاری
که یاری برخوردار وصل یاری هوس از سرم نمیرود رفت سیاز سورفت واز رد و رفت رقعه
فرزند عالیجاه الحمد لله که فرزند زاده بهادر خوب برآمد و کار و لیش ترقی روز بروز دارد حالا از تربیت
والا بیل نقاش نباید بود صوبه مالوه در صورت اقبال مهم سنبلی و تنبیه جاتان بنام فرزند زاده بهادر
بحال خواهد ماند فرمان صادر شد که از راجپوتان عم راجه بشن سنگه کهوا سهرا همراه خود دارد و تو پخانه
وغیره اسباب حرب مطلوبه این مهم از قلعه دار اکبرآباد بگیرد و والد بزرگوار را آن دی تربیت دیده راه
راست باسلام آباد عرف سهسرام برسد رقعه فرزند سعادت توام عالیجاه من اعلی حضرت منیر شوند
که شکار کار بیکاران است انسان اگر ما بهور عقلی نتواند پرداخت شاگی کارهای دنیا چه بدست که
الدنیا مزرعة الاخرة رافع شده خود بدولت نفس نفیس چهار کهڑی آخر شب از خوابگاه برآمده
باستشارت توفیق و شکوه کرده باذکار و وظائف می پردازند و پیش از صبح صادق اهل و عیال و خدمتگاران
فضلا نماز صبح ادا کرده به جهروکه درشن تشریف می آورند و در شنبا زابعادت بدار فیض آثار نموده
بعد برآمدن چهار کهڑی روز دیوان عام میفرمایند و ارکان مجالس جمیع منصبداران جمعدار و کل با

دیوان اعلی و میر بخشی بجویز اهل خدمات و حقایق حسن تردد ات و جانفشانی ناظمان و فوجداران
و امینان و کروریان صوبجات بعرض سانیده و امید هر کدام بانجاح و انعام و خلعت فاخره
دیگران می نمودند و بعد ملاحظه معتمدان و اسپان و فیلان خاصه یکپاس و دو گهڑی روز برآمده از
دیوان عام بدیوان خاص رونق میبخشیدند در آن مقام بخشیان عظام احوال پرسی فرازان منصب
معروض نموده حکم عرض یکرروزه و نظرثانی حاصل میکردند و انتخاب وقایع و سوانح هر صوبه عرض کرده فراخور
هر مقدمه صدور احکام و فرامین را حکم ناطق میگرفتند تا قریب دو پهر این معاملات دلپذیر می بود
من بعد بر غسلخانه خاصه که تاکید از وجه حلال مرتب میشد متوجه شده برای تقویت تن
قوت عبادت و داد گستری بقدر رمق نوش جان فرموده و خراکل و شرب و طیفه خواران
در آنجا دران که اکثری ازان علما و فضلا و طلبه علم و مساکین و عزبا و یتیمان و بیکسان و بیماران بودند
و بسیاری را ازانها در نظر کیمیا اثر روشناس میشد استفسار نموده در خوابگاه خاص تشریف برده
ساعتی باول بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاس و چهار گهڑی روز از خوابگاه برآمده وضو کرده
در نمازخانه بتلاوت قرآن مجید مشغول میشدند پس از ادای نماز ظهر اورا و بر لب و تسبیح در دست
اسدبرج آمده می نشستند دیوان اعلی در انجا حاضر شده بعرض و معروض
اکثر کاغذها بدستخط انور میرسانیدند و چهار گهڑی روز مانده باز دیوان عام میفرمودند در
دیوان تن نوسرافرازان منصب و طلبداران جاگیر را از نظر انور میگذرانیدند و آنحضرت بعنوان
تمام تفتیش احوال حسب و نسب و جوهر ذاتی و کاردانی هر کدام فرموده برای تشخیص منصب و تنخواه
جاگیر حکم میفرمودند و بعد شام از دیوان عام برخاسته نماز مغرب خوانده در طلوبکده خاص تشریف
می بردند در انجا مورخان شیرین زبان و قصه خوانان فصیح بیان و قوالان خوش الحان حاضر
عرصه جهان حاضر میشدند اندرون پرده گانیوان و بیرون ذکور هر یک موافق رغبت طبع
اشرف اعلی احوال اسلاف از بزرگان و پادشاهان عجائب و غرائب دیار و امصار عرض
میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف اللیل اوقات شبانروزی خود را باین قسم تقسیم فرموده اوزنگ

دلپذیری.

و فرماندهی سید او ند چون تعلق پدری در حق آن فرزند قلبی ست نه قالبی لهذا در نوشتن مطلع اطلاع دادن مرا بجهد
و تجهد باشد و بران فرزند ارجمند زیبنده بود دلی اختیاریم در نیوفت انچه بیاد آمد بر زبان قلم دادیم
معاف دارند رقعه فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهر از سواری خیلی جلد و تند میرفتند
چنانچه سیدسائبان بردار ایشان از پا افتاد و زندگی را جواب داد مدتی در حضور بی حضور مانده طریق
سواری دیده اند چرا خلاف آن پسندیده اند بیت آسیبه حرام ملکه محترام + زیر قدرست هزار جا نست
رقعه فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم حسن بیک و یران کار چکله کوزار عایت خاطر
افضل اجل معزول نشده رعایای آنجا و او ملیا دارند و سر بسنگ میرسند و میگویند که ع اگر تو می ندهی
داد روز داد هست محاسبان حقیقی ظلم عمال بنام ما و شما مینویسند جزای اعمال حق دانسته ما جواب
سنگینه آنجا دار شدن والا جا کیر تغییر خواهد شد عوض نخواهند یافت رقعه فرزند عالی جاه انچه معلوم
میشود مصطفی قلی بیک دیوان خاص آن فرزند کارها بجز رسی سرانجام میدهد غنیمت است اضافه منصب
و خطاب خانی اگر بو نپسندد داده آید آدم خوب مثل طلای بی غش ست بیت انچه بر سینم و کم دیدیم و
بسیار ست و نیست + نیست جز انسان درین عالم که بسیار ست و نیست + روزی لعد الله خان
مرحوم بعد فراغ از اوراد و وظائف تاویری دست بدعا برداشته بود یکی از زندهای کستاخ پرسید
کدام آرزو بافیست گفت آدم خوب الحق حرف خوبی گفته هر چند جوهر دیانت و امانت در خلقت
انسانی جبلی ست بهر که حق تعالی کرامت کرده باشد اما همت و انصاف آثار اتم در خلق ست
که نوکر را مرفه الحال و از وجه معاش مقدار احوال فارغ البال دارد تا ضرورات خانه
تعلق خلل انداز اعتقاد او نشود ع که مزدور خوشدل کند کار بیش رقعه فرزند عالیجاه برای تسکین
التماس ها پی مرا تب کرده اند اگرچه ضابطه نیست که یکمرتبه از شش هزاری مرحمت شود لیکن چون دو کار
دست بسته از دست او برآمد و پاس خاطر آن فرزند علاوه آن لهذا دادیم از بهان ها پی مراتبها
کرا بجا آورده یکی بگیرد و شکر این موهبت عظمی که مافوق مرتبه اوست بجا آرد رقعه فرزند عالیجاه شیر خان
مستعدی محالات بعضه سپاه آن فرزند پرکنه نکرده باو اگذاشته بوده عوض آن محال دیگر خواهد

بیان توجه نامه

در حضور فقیر نخواند و کثرت طلبداران نیست از بیجا گوشت و استخوان آنچه بود برابر قسمت یافته
عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توقیر محال دیگر برآورده از بیجا بدهد رقعه فرزند سعادتمند
توام محمد اعظم حفظه الله تعالی وتسلم از وقایع صوبه مالوه بعرض رسید که بهاژ سنگه کور باطن
که از کمال نخوت و پندار مایه شور و فساد شد مصدر هنگامه آرای بود از دست ملوک چند پیش دست
دیوان آن فرزند ارجمند اقبال پیوند گشته شده به جهنم واصل گشت الحمد لله علی کل حال
ای خدا قربان احسانت شوم + این چه احسانست قربانت شوم + فی الحقیقه ظهور این امر
نتیجه فیض تربیت آن فرزندست که نوکران را دل داده سرگرم کارهای عمده پادشاهی میکنند
باین توجیه که تهتیت خالی برزبان نیاید مالای مروارید قیمتی بیجا هزار روپیه برای آن فرزند
مرحمت نمودیم و چون این هندو همان مثل راست آورده که گویا گنجشک مژده بارگی را زده
او را بمنصب پانصدی ذات و دو صد سوار و خطاب رای و عطای خلعت و شمشیر و اسپ سربلندی
بخشیدیم آن فرزند هم رعایتی درخور که موجب استمالت او و دیگران و امثال تواند بود البته معمول دارد
تحسین و آفرین و استقلال نیابت صوبه بفرستند تا نوکران دیگر را هوس خدمت و امیدوار نتیجه
افزاید رقعه فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سورتهه از فتح جنگ خان بابالی تغیر کردن و
برادر دار رقعه دیوان خانه خود دادن شیشه در دست ابدست خود شکستن بست قوم بابالی در صوبه
گجرات از بدنهاد موقر و اسم و رسم سپاه گری دارند فوجداریهای آن صوبه غیر از نبهاد بیکران دادن
دور از عقل بست سورتهه جائیست که مثل حسن علیخان پسر اله وردی خان و صف شکنخان وغیره
بنهراریان فوجدار آنجا بوده اند تا از عهده بندوبست آنجا برآمده اند اگر مقصد بیان آن فرزند
بر نقشه عمل شجاعت خان مرحوم راه رود خوبست والا این صوبه گجراتست خدانخواسته اگر
سررشته عمل یک دو جا برهم خورد بهدارک آن بطول خواهد کشید پیشتر مختارند طبیعت من نگویم
که این کن آن کن + مصلحت بین و کار راستان کن + العاقبة بالعافیة + رقعه
فرزند عالیجاه باظهار جاسوسان معلوم شد که شاه راه از نبهادر پورتا گجسته بنیاد خالی از محافظ است

قطّاع الطریق بقایان بال بپاریان و مسافرین بغارت می برند و شبرد ین با مشقت می توانند آمد و رفت
هرگاه در قرب لشکر ما و شما این حال بوده باشد وای بر حال طرق دور دست معلوم میشود که همان اخبار
معتبر باین خبر زند نمیرسانند از انجا که غفلت و بی پروائی خلاف طریق ریاست و جهانبانی است و کاتبان
جدید بهتر بد یقین نمایند و عمله و فعله پیشین را بسزا رسانند و فوجی معتد معتبر بسازند که استیصال مفسدان
از بیخ و بن کرده شاهراه از شر جماعت حرامیان پاک سازند تنگ بدعملی تاکی گوارا توان کرد ملیت
من بگویم زبان کن یا بفکر سود باش + ای زفرصت بیخبر در هر چه باشی زود باش + والدعا رقعه
فرزند ارجمند عالیجاه آنچه نوشته بودی خوش قماش که اکنون با وجود تلاش هم نمیرسد بطریق پیشکش
آورده بودند درین ضمن کرسی کچکوله نیز بنظر گذشت برای آن فرزند دلبند فرستادیم شکر هر دو عطیه
بجا آرند و در ارسال ڈالی انبه تبلمی مبالغات کوشند رقعه فرزند عالیجاه یاد داریم که روزی
بخدمت میان عبد اللطیف قدس سره الشریف رفتیم و در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد
چندده از مضافات کهرکون برای مصارف خانقاه مقرر کرده شود این دو مصراع بر زبان
صدق بر جان راند مثبت شاه مارا داده و بدست نهد ارزق ما رزق بی منت دهد + گفتیم همچنین
اما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت دنیوی و عافیت خود و حصول دعای مزید بغیبت
و دولت است نه برای سود دست کفتند اکر فی الحقیقت این تصمیم از صمیم قلب و باطن بیشتر خیرات نصف ثلاث
از حصه عایا بگیرند بلکه به مظلومان محنت کش زیاده ازان بگذارند و در آرد و ظیفه برای کوشه نشینان
متوکل که زبان سوال بسته در بیابانها و زوایای ویران مقرر دارند مقرر سازند و به مظلومان
نوعی برسند که حق سی منف نشود و دست قوی یا از حال ضعفا کوتاه باشد افزونی دولت و نعمت مشاهده نمایند
بتقریب نالش سنده چکله کوڑا این نقل بیاد آمد که بی اختیاران فرزند ظلمی شد و الدعا رقعه فرزند عالیجاه
دار و غه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح احمد آباد کرده اند دادتها نخابت بخویشان و اقربای
مردار خوار سپرده مستغیثان بحمایت دار و غه مذکور بعد الت آن فرزند دلبند و جمعی ال مردم
خوار اوباش رفیق و یار و ش شل خلق را بعد را ایذا میدهند خیر انعم که در وقت خوای اعمال

جواب خواهیم داد حق سبحانه و تعالی عادل است اگر ظالم را کافر فرما کشیم بر عدالتی که از ظالم ما مور
ما برآید عدلست و بآن سزاوار یم که ظالم را زور دادن و بداد داد خواه نرسیدن در دینی خود و جود
ظلم و دست ملبست کندم از کندم بروید جو جو + از مکافات عمل غافل مشو + رقعه فرزند عالیجاه
مثل زاهد بانو شیفته بیچاره تا کی بجال تباه و محروم خواهد بود بر ما و شما حقی دارد و نوا سهایش انچه
کردند نتیجه آن دیدند شکیف حق بهیچ حال نباید بود داشته باشند روز یکه فیل فتح جنگ خان
بران فرزند حمله آورد میر بدو چه کار رستمانه کرد فیل از شوخی باز داشت و خلعت عنایت یافت فت
که حق خانه زادی بجا آوردم مزد چرا نگیرم برای خدا و خاطر ما سینه را از کینه و دیرینه پرداز ندوان ضعیفه
را که غیر شما دیگری ندارد شمول عواطف سازند بست قدر جان خود ابی قدر + که هر گز نیاید پدید
قدر + رقعه فرزند عالیجاه نوشته اعتماد خان وحشی نیست که خواهی نخواهی بران اگر چه + بعید نیست
انچه لازم بست حکم کرده خواهد شد رقعه فرزند عالیجاه روزی سعد الله خان در حضور بدر آمد اعلی حضرت
سبب سیند عرض کرد که فقره چند در بیاضی بنظر آمده بود نقل برسید اشتم تا بعرض رساند قبایم میان
سلطنت از عدالت افزایش ملک و مال از شجاعت و سخاوت صحبت داشتن با علما و فضلا و
محترز بودن از فرب جهانیان عقل ست عامل بودن بر عقائد و مستقل ماندن در عین شدائد
مقصر بودن در امور دنیوی از زهد بر راضی و شاکر ماندن بر تقدیر دیر پای خاندان از ترحم نمودن
بر نهان و محتاج نشدن خود از کامروائی محتاجان اقتضای امور ملکی بصلاح و صواب دید وزرا
بنظر و حضور بودن باستماع تظلم فقرا سندرست ماندن از نیت اله درد و دردمندان اسید حمیت
داشتن از جناب حق بعفو جرائم مجرمان آن حضرت خیلی محظوظ شده بوسه بر پیشانی خان مزبور دادند
و آخر روز چند تهان محمودی زر و وزی یکینک بخان مذکور مرحمت فرمودند خواستیم که تنها متلذذ
نباشیم با آن فرزند دلبند هم نوشتیم توفیق عمل به بگفتان رفیق باد رقعه فرزند سعادت توام محمد اعظم
حفظه الله تعالی وسلمه ظاهرا پسر ناظر دیوانخانه آن فرزند عالی جاه در نقار خانه قماری باز ضعیف
ضعیف باد و صف دعوی جهانبانی این همه غفلت و بیباکی بر کار ها را چه شد که خبر نمیرساند باردو

خواید بود کاتبان جدید مقرر سازند و تهدید کنند رقعه فرزند عالیجاه ظاهرا ایشان یک ماه طرف دیوانی
نل در خیمه گلشن بسر برد اگرچه بیکار شغلی است که هم تماشا و هم لذت غذا میدهد فاما در صورت فراغ
از سرانجام امور متعلقه که بمنزله فرائض است توان گفت خوشا و خوش آیند تر است خصوصا ادای حقوق
ریاست که شرعا و عرفا واجب است و خبر باز پرس آن از احادیث معتبره و تواریخ مشتهره و غیره کتب شتی
یافته میشود بر جمیع کارها مقدم باید دانست شما را از تشتیت امور یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده باشد
به تنظیم و تنسیق معاملات متعلقه خان جهان و عاقل خان و شجاعت خان و محمد بیک چه اهمی پردازند
شما را ذوق صید افکنی و ما را شوق قلاع شکنی و خرسن بگمان ما را گرفتن بهانه تماشا کجا و معاد کجا بیت
هر کی ناصح برای دیگران + ناصح خود یافتم کم در جهان + عمر به لهو و لعب بالفتح معطل و بیکار شدن
می آید فردا خدا را جواب چه باید داد ع کریا به نجشای برحال ما رقعه فرزند عالیجاه اگرچه آن فرزند
جوان مشتاق پدر پیر نیستند اما پدر پیر پرشتاق پسر جوانست ع بیا و از دل ما کوههای غم بردار +
رقعه فرزند عالی جاه محمد انور سواد اگر بهمت بنا در اصلا مناسبت ندارد و این معنی بهمان سیماند که
وزور را پاسبان کردن باکمال فهم و ذکا و طبع رسا چنین تجویز بجا آیند بعمل نیاید رقعه فرزند عالیجاه
قصبه و حداز مضافات صوبه گجرات مولد این عاصی پرمعاصی ست کرعایت سکنه آنجا واجب دانند
و پیرهنی را که از مدت فوجدار آنجاست مشتمل بر مجال دارند و حرف مرتبصان غرض که فی قلوبهم
مرض فزادهم الله مرضا در شان انهاست حق او شنوند طلبیت عنایت بر ضعیفان کوشه
چشم دارد + بهر کو جلب خود لطف دیگر هست شاها ان را رقعه فرزند عالیجاه محمد بیک از آن
آن فرزند عالی جاه که دو فرقه ضاله عظیم لئیم گنج رفته میگویند که از قبیله معمد خان دیوان دکن و دیوان دیگر
ایشان بوده هست بی شبهه آن قدیم را مقربان جدید در نظر شما نتوانستند دید آن رفته گذشته را طلبند
و پیش با نظر ستند کالای پدر پیش خاوند والا نیز بسند که بعد اطلاع از حوالش میتوان طلبید رقعه فرزند
عالی جاه هنوز از خوان شجاعت خان و محمد بیک بهره مین و حقوق خدمت او محو نگردیده و ورثه او
همین دو داماد و یک تابین اند باندک تقصیر که صدق و بطلان آن العلم عند الله چرا از زبان اندازند

دبنام سند دار نغیر مسلمان عرضی بجز بر غیر مرضی نمینماید رقعه فرزند عالیجاه مسند سور عمده تر بن مجال
صوبه مالوه در جاگیر ایشان مرجمت شد سابق بر سربلند خان و حسن علیخان و کم منصبان شامل نوازشخان
رومی فوجدار آنجا بوده اند آن نور الابصار عالم کارگاه امانت دستگاه شجاعت پناه آنجا نیز سند
روزی بحضور اعلی حضرت مذکور رسید که رونق خانه و افزایش مال و آبادی محالات جاگیر سعد الله خان
را عبد النبی دیوان خان موصوف کرده خودش مصروف بجان و دل در امور سرکار والاست
وقتی کنایه تاخان مذکور فرمودند که ما شنیده ایم که شما سنگ پارس دارید از نظر بگذرانید عرض کرد که
فلانی را بحضور انشا کن پوشیده انشا کنفین وصف زرافشانی دارم آنحضرت الحمد خوانده بر زبان فشانی
آوردند که باین وصف خود شما را هم موصوف میدانیم او را بشما ارزانی داشتیم آدم هوشیار امانت دار
خدا ترس آباد کار کمیاب ست انچه بر جستیم و کم دیدیم و بسیار ست و نیست + نیست جز آدم
درین عالم که بسیار ست و نیست + خان مذکور آداب بجا آورد رقعه فرزند عالیجاه شغل و عمل عالی
بحال جاگیر آن عالی جاه از فرد مرسله سوانح نگار ظاهر میکرد و غفلت از روزخراجی + ع داد داد
از دست غفلت داد داد + رقعه فرزند عالی جاه + ما شما را خوش بخوبرو خوش تمیز در همه چیز میدانیم
+ ع ز چشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ + محمد بیک خان را تغیر کردن و شیر انداز خان را فوجداری
سورشه دادن عجب عجب خوانم امور از شخصیت و شعور آدمی بمنصه ظهور دارد ع سیمای آدم
آئینه حال باطن ست + اینجا پنج هزاریان سپاهی منش مثل قطب الدین خان بوده اند اگر شما
سید کمال و سید مراد را که دران صوبه فی الجمله موقر و معتبر ند تعیین میکردید مضایقه نبود بهر تقدیر
فوجداری سرکار مذکور مع محالات معموله آن بجاگیر ایشان مرحمت شد از نوکران قدیمت نشان
خود بهر کرا لائق دانند برگمارند امان الله بیک بهادر بیک شروانی اگر دوری ازان نور الابصار
اختیار کند ظاهرا متحمل این کار تواند شد دیانت داری و واقف حالی جز و اعظم نظم معاملات
ملکی و مالی ست ضایع کاران طلب جو موجود و خوش کرداران راست کو مفقود حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند ازین جهت فتوحات متواتره و مهمات بکاره میسر شد

ادا در عصر اعلی حضرت بندهای نامدار جهان سپهدار علیجان آباد وان کارودفتداران هوشیار سپاه
پیشه آیند و با این همه بذات قدسی صفات در رفق و شفق معاملات متعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر
میفرمودند باد داریم در سنه یکه اعلی حضرت مرحوم بخش را بعهده تسخیر ولایت قدیم بجانب باغ مزار
فرمودند دیوان فوج مطلوب بود در حالت بجویز بیست نفس از اهل کار و بیکار بهمرسید مذکور الیکه
کس برای دیوانی بنگاله که بحلیه آراستی و کاردانی آراسته باشد نیجوا بیم و یافته نمیشود از نایابی آدم
کار آماده رقعه فرزند عالیجاه ایشان که نیت بخیر دارند با وصف این از عمل ظلمه و سکانات
نمودن آن فرقه ضاله چرا غافل میباشند در بارهٔ حاجی پور و دیگر تهانجات توجه آرای
که هر روز دار و گیر و جور خطیر میشود و از پتنه گنج و قریب لشکر کولیان راه میزنند و سکنهٔ شهر و مسافران
غریب را بسته می برند ایا این اسد بیک دارو غه تو نجاشد و دیوانخانه را فوجدار لزاح کرده اند و اینها
بجو نشان خان مروارخوار سپرده و مظلومان بحمایت او پیش آن فرزندی تواند سر بفرد و رد جمیعه
صد حیف و دقت چون سیف میگذرد و طعن اینای دنیا و خوف ایزد جل و علا از خاطر میرود و توجه
بیکی از بحرانیان مثل صفدر خان ثانی و سپران بهلول شروانی ایا دیدادکه در عمل شجاعت خان نکنیم
بوده اند و با سکان شهر مماریست دارند و اشکاف میکوبم که در دار الجزا بر عایت و غفلت از احوال
عمال باخود خواهیم شد و اقعه نگار و هر کارهای معتبر و محتاط در محال بگذارند و در رمرهٔ اعمال بحساب
بخوانند و بروقت تبلانی پردازند **بیت** چو پرسش کنهم روز حشر خواهد شد تسکات کنا مان
خلق پاره کنند **رقعه** فرزند عالی جاه قاضی عبد الله در جمعت حق پیوست ما را و خلق الله را در ین
خدمت خشنود داشته بود از احوال پسران اش اطلاع بداریم عبد المجید خان پسر کلان او چند
قاضی رکاب ایشان بود خوشبر قضیات و بی غرضی و صلاح اگر دارد بنویسند امری خطیر تر از قضا
نیست که بندهای اجل شانه بقبول و تصدیق قاضی اسیر و قتیل معتمد از قضاة شیخ الاسلام
تعیین و تشخیص صدق و بطلان موفق حسابت چنان که باید موفق بود آدم خوب النادر کالمعدوم
رقعه فرزند عالیجاه مادار وغه عرض کرد رشتار احتیاط شنیدیم ایم اینجا ساد کش خان تلمیر باد

دبنام بندوازتغیر مسلمان عرضی تحریر غیر مرضی مینمایند رقعه فرزند عالیجاه مسند سوز عمده ترین همچال
صوبه مالوه درجاگیر ایشان مرحمت شد سابق سربلند خان وحسن علیخان وکم منصبان مثل نوازخان
تروی فوجدار آنجا بوده اند آن نورالابصار عالم کارنگاه امانت وشکاه شجاعت پناه آنجا بفرستند
روزی بحضور اعلی حضرت مذکور شد که رونق خانه وافزایش مال وآبادی محالات جاگیر سعدالله خان
راعبدالنبی دیوان خان موصوف کرده خودش مصروف بجان ودل درامور سرکار والاست
وفی کنایه تاخان مذکور فرمودند که ماشنیده ایم که شما شنگ پارسی دارید از نظر بگذرانید عرض کرد که
فلانی را بحضورت انشائی دوصف زرافشانی دارم آنحضرت الحمد لله خوانده برزبان دوستان
آوردند که باین وصف خود شمارا بهم موصوف میدانیم اورا بشما ارزانی داشتیم آدم موشیار امانت دار
خدا ترس آباد ان کارکیاب بیت انچه برجستیم وکم دیدیم وبسیار ست ونیست + نیست جز آدم
درین عالم که بسیار ست ونیست + خان مذکور آداب بجا آورد رقعه فرزند عالیجاه شغل وعمل عالی
محال جاگیر آن عالی جاه از فرد مرسله سوانح نگار ظاهر میکردد غفلت از روزجزا چرا ع داد داد داد
از دست غفلت داد داد + رقعه فرزند عالی جاه + ماشمارا خوش تجویز وخوش تمیز درهمه چیز میدانیم
ع زچشم بدرخ خوب ترا خدا حافظ + محمد بیک خان را تغیر کردن وشیراندازخان را فوجدار
سررشته دادن عجب عجب خوانم امور از شخصیت وشعور آدمی ست ظهور دارد ع سیمای آدم
آئینه حال باطن ست + اینجا پنج هزاریان سپاهی منش مثل قطب الدین خان بوده اند اگر شما
سید کمال وسید مراد را که دران صوبه فی الجمله موقر ومعتبر ند تعین میکردید مضایقه نبود بهر تقدیر
فوجداری سرکار مذکور مع محالات معموله آن بجاگیر ایشان مرحمت شد از نوکران خدویت نشان
خود هر کرا لایق دانند برکمارند امان الله بیک بهادر یک شروانی اکردوری ازان نورالابصار
اختیار کنند ظاهر استعمال این کار توانند شد دیانت داری وواقف حالی جز داعظم نظم معاملات
ملکی ومالی ست ضائع کاران مطلب جو موجود وخوش کرداران راست کو مفقود حضرت عرض
آشیانی که نوکران خوب داشتند ازهمین جهت فتوحات متواتره ومهمات بمکاشه میفرمودند

او در عصر اعلی حضرت بندهای تا مدار جهان پاسبار و عالمیان آبادان کار و دفتداران بهوشیار باد
بیت آیا بود که گوشه چشمی بما کنند و با این همه بذات قدسی صفات در رفق و شفق معاملات خلق خاطر و توجه باطن و ظاهر
مبذول میفرمودند باد داریم در سنگامیکه اعلی حضرت مرحوم بخش را بجهت تخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص
فرمودند دیوان فوج مطلوب بود در حالت تجویز بیست نفس از اهل کار و بیکار بهم رسیدند حال یک
کس برای دیوانی بسنگاله که بطلبیده راستی و کاردانی آراسته باشد نیجو اهیم و یافته نمیشود از نایابی آدم
کار آه آه رقعه فرزند عالیجاه ایشان که نیت بخیر دارند باوصف این از عمل ظلمه و سنگاقات
نمودن آن فرقه ضاله چرا غافل میباشند در بارهٔ حاجی پور و مین پور و دیگر تهانجات و حدارے
که هر روز دارو گیر و جور خطیر میشود و از پتنه تا گنج و قریب لشکر کولیان راه میزنند و سکنهٔ شهر و مسافران
غریب را بسته می برند امان الله یک دارو غه نوچانه و دیوانخانه دار افتاده جدا رنواح کرده اند و از تهانجات
بخویشان خانه و مردار خود سپرده مظلومان بحمایت او پیش آن فرزندی تواند سر بفریاد ضعیف
صد حیف و وقت چون سیف میکذرد و طعن ابنای دنیا و خوف ایزد جل و علا از خاطر میرود و حد اے
یکی از کجراتیان مثل صفدر خان ثانی و سپران بهلول شروانی باید داد که در عمل شجاعت خان ثانیم
بوده اند و باسنگان شهر نمایست دارند و انکشاف میکوییم که در دار الجزا بر عایت و غفلت از احوال
عمال ماخوذ خواهیم شد واقعه نگار و هرکارهای معتبر و محتاط در محال بگذارند در دور نمره اعمال حکام
بخوانند و بروقت تبلانی پردازند بیت چو پرسش کنیم روز حشر خواهد شد تمسکات کنایان
خلق پاره کنند رقعه فرزند عالی جاه قاضی عبد الله رحمت حق پیوست ما را و خلق الله را در این
خدمت خشنود داشته بود از احوال پسرانش اطلاع نداریم عبد المجید خان پسر کلان او چند
قاضی رکاب ایشان بود خوبست قضایت و لی غرضی و صلاح اگر دارد نیز بسند امری خطیر از قضا
نیست که بندهای او جل شانه بقبول و تصدیق قاضی اسیر و قتیل میشوند از قضاة شیخ الاسلام
تحقیق و تشخیص صدق و بطلان بموفق حسنات چنان که باید موفق بود آدم خوب الناد رکالمعدوم
رقعه فرزند عالیجاه مادار و غه عرض نمود رسما احتیاط شنیدیم ایم انجا ساد و لش خان تا میرباد

منصب پیش و جاگیر بیشتر حاصل آمده عرض مست و مقصدی این کار را دیانت شرط است سید الدین سپهر
دلاور خان که پیش ایشانست اگر این جوهر ضمیمه شعور داشته باشد بتوسند که بحضور طلبیده شود و بخدمتی
مامور کرده و این دل خسته از خود رفته بغرض پوسته جوهای آنسانست و آن حکم عقاب دارد از حکمی پرسند
که داروی مرض غرض خلیست کهنه بی غرضی که جوهریست از خلقت خیلی و مصفاتر آب تا آب
نظر غور و توجه باطن آقاکه نوکر هیچ کمتر محتاج دوده مان نماند و جوهرش در همه حال روشن و مجلی باشد و
زنگ احتیاج پرده صفایش نگردد رقعه فرزند عالی جاه چشم اشتیا از چهار کوهه تا قادر آباد و بتوا تر راه میرسند
و مسافران کمتر راه سلامت طی میکنند احتمال غالب که بی چیزی نخواهد بود العاقل تکفیه الاشاره شما
خبر دور و نزدیک زود میرسد از احوال مدروز جرا چرا علم ندارید فکر مآل فی الحال باید کرد نوکر خوب
را بنوازش امتیاز بخشیدن و بدرا بگیفر عمل سانیدن عدلست الدنیا مزرعة الاخرة انتظار
جواب داریم ظالمی از عالمی در حق خود فاتحه خیر خواست جواب یافت که در باره ستمکاران چرا
مظلومان دعای خیری اثر ندارد رقعه فرزند عالی جاه جانا غیر از چند فقره از بیاض اعلی حضرت
خوش آید با قتضای خفقت قلبی بی اعتبار آن فرزند نوشتیم که تنها نسلند و نه ما شیم چندین چیز بهتر
اعمال ست روند اد ن بمردم بد نرنجیدن بعدم حصول مقصد نرنجانیدن مردم خوب مزاج نخواهند
با کمال احتیاج صحبت داشتن با اهل معاد جست جو کردن قابلان با استعداد بازندادن
پیش خود بمردم جهال دادن بار باب استحقاق بقدر توفیق پیش از سوال کم نداشتن اهل
فضل بر صرف بودن مزاج بعدل میل نکردن با قوال غیر عقلا نی خبر نبودن از احوال
شوکتان بی مکان غفلت داشتن و جود نیکانکان که بیگانه از حکمت باشند پیش داشتن جمعی که مصالح
امور دنیا و عقبی نویند در عصر ما مردم خوب بسیار ند اما دل تخصص و توفیق پیش آوردن آنها کو
ظاهر ا بعد چندی بدتر ازین خواهد شد بیت من ز وضع زمانه در فکرم * که مبادا ازین بتر گردد
شما که داعیه جهانبانی دارید بجوئید و بخواهید و بکوشید و بکاهید رقعه فرزند عالی جاه کلک
نام اسپ پهلواری که آن عالی جاه برای سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش بالا

وحال همه صفات فرسیت دارد و براسپ نیلو فرو چوا چندان که بتوانی سوار میشوند ظاهرا از سواری آنها
برخوظند و اسپ ترکی بنام خوشخرام و صعار رفتار پیشکش امانت خان که در اهتمام آله یار خان طیار
شده اند برای آن فرزند سفیر شادیم اما آخته یکی مشک اشک میریزد که اسپان خوب چرا میدهند
بهرحال باخواهیم فرستاد رقعه فرزند عالی جاه تفصیل اصابت سفر گیتی کتابه از نوشته وکیل و
اظهار جوانمردی شنیده باشند حالت نادیدنی و محنت ناکشیدنی بر اسلامیان و لشکریان گذشت الحمد لله
که تعویذ این بیاض سراپا شفاق سبز آمد و بخیر و مراد معاودت شد اگرچه چنین ارادت از نگارش
سیات کائنات نمیکویند اما عمل دالی در انتفاع و اضرار خلق الله تاثیر کلی دارد و آن اشارت بر
شامت این بیچاره ناکاره می رود قلعه ستاره باسم اعظم تارا موسوم شد شاد باش فتح بنوازند
وحرف انام طفولیت یاد دارند که باباجی دهون دهون قلعه برنالا باسم نول تارا موسوم میشود
تفصیل یورش مارا از این خود پرسند رقعه فرزند عالی جاه در احمد آباد میروب درویش را
دیده اند البته باز بروند و سلام این پیرسند عقبی و طالب دنیا را ابلاغ نمایند و خیر عواقب امور سئلت
آنیان از دل و جان سئالت کنند و بگویند که نزدیکی عاجل و دوری از حسن عمل عمر این غافل بحاصل
گذشت و قدری که مانده نیز لاحاصل میرود قدم حیات پیش رو فکر نجات پس سر بیت انچه ناکردیم
برخود هیچ ناهینا کرد در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را رقعه فرزند عالی جاه ماجرای بابی
وناهمواری میرید بوکه از وقایع رکاب آن عالی جاه بتفصیل باکشاف کرائید بیت مولوی معنوی
مصداق حال اوست بیت لطف حق با تو سخنها گوید چونکه از حد بگذرد رسوا کند معاتب
ساختن واز نظر انداختن او سبب داشت که بر حقوق مادر پیری نازده قول سعدی میداند
بیت منت منه که خدمت سلطان میکنم + منت شناس ازو که بخدمت بداشتت + بهر تقدیر
ملک منان اشان را بجوهر خرد و خلعت خلق خلق کرده اگر این حکم بکفته ما بجنبند خوبست ع گر نجنبد
کرامت گناهکار اند رقعه فرزند عالی جاه اعلی حضرت از سعد الله خان پرسیدند که اسباب
خشنودی خالق و خیریت عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار

فوت اقتدس آفریده شخصی از راه کنایه بنجان بوصوف گفت که مردم مستدین و وفادار در عرصه
روزگار کمترند شاید بنظر شما درآمده باشد چه آب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست صاحب
خرد میباید که دریابد و به آنها بپردازد و کار خود بسازد و گوش بر حرف اهل غرض در حق دیگران ندهد
اعلی حضرت میفرمودند که مردم مستدین و آبرو طلب و مقصدی خوب غنیمت ست هر کرا ازاین اوصاف
تعلق بر تبهٔ اعلی فائز گرداند باید که تفحص آنها نماید و جوهر قابل را نکاته نسازد و اگرچه بیگانه باشد
و از جاهل بی جوهر بیگانه نشود هرچند او خود را آشنا داند مقصدی آشنا پرست و آب دوست
افتاد نیت رقعه فرزند عالی جاه روزی اعلی حضرت در خلوت بدار اشکوه ارشاد نمودند
که در حق امرای پادشاهی کج خلق و بدکیسان نباشد و همه را مشمول عواطف و الطاف دارد
و عرض عرض امیر سخن سازان در حق این جماعت نشود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد از بسکه دروغ
می شنود و حرف راکفنی میکوبم نفاق با مردم کار ضایع کاریست رقعه فرزند عالی جاه روزی
اعلی حضرت تشریف آوردند سعد الله خان و علی مردان خان موجب ملال
خاطر اشرف استفسار نمودند آن حضرت فرمودند که چند کس از ناظران ملک و مال طمعه اهل شر باندیشه
و مردم دیگر با فروشکوه بالفعل بنظر می آیند که زود مستحل جهان امور خطیر تواند شد بازدیشه اینکه
سادات انتظام پذیرد خاطر میتردد دست قلیچ خان عرض کرد که رونق مهمات خلافت ازل
بسیار بمحض بیمیت بعضی قدسی ست بالفعل هیچ کس از نوکران خانه غلام جهان تربیت شده اند
که بمنصب والای پادشاهی و خدمات صوبجات و رتق و فتق معاملات سزاوار باشند بجز داشتن اینها
حرف در مزاج اشرف نمی پذیرفت و حکم شد که آخر روز غلامان بسیار تا سیر صورت و سیرت
آشنا کرده شود چه خوش باشد اگر کارها خاطر خواه بمنشی گردد چنانچه رفت بحضور پر نور آمد بعد تحصیل
دولت ملازمت اقدس عرض نمود جوهر انسانی و کاردانی داد ماهر یک بعنایات و قدردانی خدیو
آفاق بمنصب لائق از ذات و تابینان مزاختصاص یافت و ران حضرت خان مذکور را نیز
مشمول عواطف خاص فرموده بیک هزاری ذات و دو صد سوار اضافه داده مرحمت فرمودند

ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی + خان موصوف در جنب شکرانه پذیرائی عرض خود و
نفصلات خدا و ندنعمت یکهزار اشرفی با اسحاقی بخشی کرد **رقعه** فرزند عالی جاه کامیاب خان سلمه
میگارد بخشی شما نوشته است **بیت** هر گه تیغ ستم کشد بیرون + فلکش سهم بدان برزه خون + اگرچه
برای بعضی اغماض کرده میدارد اما اگر استحقاق نماید واجب است خوب تواند بود مهدا تصاص اگرچه از آئین
عدالت است لیکن دل آزاری موجب ناخشنودی حضرت باریست ازین جاست که گفته اند ع
درعفو لذتیست که در انتقام نیست + **رقعه** فرزند عالی جاه سعادت توام محمد اعظم خلده الله تعالی وسلم
شما حالت اسپان سواری دیده اید جهانگیر پادشاه چنین آهته بگی سیاست شد مید میفرمود خطاب
بعضی شکنجه یابان بی جا ع برعکس نهند نام زنگی کافور + قول اعلی حضرت است که
آدم بی شعور ضایع کار میباشد چه باید کرد که از محن و مشاق سفر و دیسان دست نمیدارد ایشان کسی را از بندهای رکاب خود تجویز کرده عرض نمایند **بیت** با بین مردمان بباید ساخت
چه توان کرد مردمان اینند **رقعه** فرزند عالی جاه واقعه نگار پرگنه لونی بهرادر خودی نوشته که
پانزده شانزده هزار روپیه هر سال از راهداری می آید و امین و فوجدار زیاده از هزار و دو هزار
داخل جمع مینمایند فی الحقیقه این راهداری نیست راه زنیست مال حرام محض حرام است اگر
از صد یک و چهل یک بگیرند مضایقه نیست چون برین قدر خیانت امین ظاهر میشود اول تحقیقات
این فرمان بنام ناظم صوبه و دیوان صادر میشود و بعد اثبات فهمیده خواهد شد انچه از زر عرت
پیدا میشود نصف آن بحاکم میرود اگر است و سوای آن مال خالصه شریفه است **رقعه** در عصر اعلی حضرت
شخصی هنگام عبور سواری خاص به بانگ بلند برخواند که این عصر بیمنت اثر جامع جمیع حسنات است
خدیو عادل وزیر اعظم جرز رس و بیران ستدین خلق الله مرفه الحال شکرانه این عطیات حسنات
ایزدی بر ذات اقدس از جمله مفروضات ست آن حضرت بعد استماع این حروف دلپذیر
راندن اندکی نگشت فرموده بندهای خاص را از دور طلبیده دست به فاخره برداشتند و اورا
بعنایت خلعت نواختند سعد الله خان دران وقت بسمع والا رسانید که مصالح بقدر

خواهش وخواهش بقدر جوهر هر یک بهم میرسد **رقعه** فرزند عالی جاه سعید خان بهادر ظفر جنگ
شخصی را از نظر اعلی حضرت گذرانید و بحسن توفیق در حق او کلمات خیر ادا کرد سعد الله خان از
حق نگذشته کفت خوشا حال سعید خان که چنین آدمی را پیشکش میکند و عرض خوش گوارش میدهد
برزبان مبارک آن حضرت رفت که نوکر کنا نیدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار او
رونق کارهای ماست صاحبان رساله این سخن را مگذارند که دبیر خوش تحریر و تقریر فاضل
آباد ان کار و سپاهی قبیله دار را بسیار میخواهیم هر جا باشد بهم رسانند و از نظر اشرف کذرانند
امیر الوزرا عرض نمود که آدم هر صنف در عصر اقدس موسوم بهر حسن عمل که میکند آخر کار منصب و
وعطای خلعت فاخره امتیازی یابد حکم شد که دیوان اعلی امتحان جوهر هر کس کرده خدمت لائق
تجویز نماید سعید خان بهادر در کفاره این همه حسن توفیق خدایو قدردان ده هزار روپیه بفقیر او صلحا
وغربا تقسیم نمود **رقعه** فرزند عالی جاه روزی پهاڑ ال دیوان سرکار برادر نامهربان خود
از نظر اعلی حضرت گذرانید که وکیل وپیه یابت طلب تفاوت ایام مابین از سرکار والا
طلب شده بتنخواه آن فرمان شود آن حضرت فرد حواله سعد الله خان فرمودند که از
روی سررشته و دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض رساند خان مذکور فی الفور التماس نمود که
چنین زرها از خزانه تنخواه می شود ثانی الحال در مطالبه و تصرف وحساب نقدی محسوب
سیکردد دار اشکوه بعد برخاست دربار دیوان اعلی کلمات تند کفت چون از روی فرد
مرسله مشرف محلخانه نیشابور ظاهر رسید همان وقت شقه به برادر نامهربان نوشتند و این فرد
هم بقلم آوردند **ملت** با صاف دل مجادله با خویش و شمنیست
بخود کشد در یافت صدق و بطلان خاصه ابنای ملوک ست پهاڑ ال کفایت خانه شما
وسعد الله خان صیانت مال مای خواهد بود کاه این فرد از دفتر شما درست شده بود یا نیست
تحقیق نمود که تنخواه آن از سعد الله خان ممکن الحصول ست یا نه ملول ساختن بنده های پادشاهی
خصوص سعد الله خان نسیابد است و بدست آوردن دل این مردم خوب مصالح کاران

صاحب شعور و استطاعت افزایش مال و خوش نامی صاحب معامله اند آخر روز چند تهان
زرد و زری یکرنگ و سه هزار دینار نقد به سعد الله خان انعام فرمودند رقعه فرزند عالی جا
این نقل زبانی شخصی معتبر بگوش رسیده بود در رشته تحریر کشیده شد که بهوش آن فرزند هم برسد
اعلی حضرت علی مردان خان و سعد الله خان را در خلوت خاص عز اختصاص بخشیده از زبان
گوهر نشان فرمودند که رتق و فتق ملک و مال منحصر در فهم و اضافت نفوذ بالله اگر پادشاه بی جوهر
بر تبه خلافت فائز آید و روز را و امرای بی حسن تدبیر را بر روی کار آورد اختلال کلی در نظم و
نسق بلاد و عباد پدید آید و رعایا و سپاهی پراگنده و شیرازه جمعیت از هم گسیخته حاصل دوبرانی شود
و صلاح صحبت داشته بعد نماز پیشگاه برای مادعا خواست باشید که برون سلطنت کار بدست
مدبر زبان نیارد و بعد ما هر که از پسران فرمان روا شود بتوفیقات خیر موفق باشد بعضی اوقات
اندیشه بجا و راه می یابد که مهین پور خلافت اگر با برادران خود و شوکت و سامان آنچنان
همه را دارد لیکن عدو نیکوان و دوست بدان واقع شده ع بابدان نیک و بد به نیکان رسد
شجاع غیر از سیر چشمی وصفی ندارد و مراد بخش مجبول الکیفیت باکل و شرب ساخته دائم الخمر
مگر فلانی یعنی این عاجز فانی ذی عزم و آل اندیش نظری می آید اغلبکه تحمل امر خطیر ریاست توانند
سعد الله خان این مصراع مولوی برخواند ع مرد آخر بین مبارک بنده است آنحضرت فرمودند
ع تا دوست کرا خواند و دشمن بکه باشد رقعه فرزند دلبند من میگوید علی مردان خان و
ابو سعید میرزا و فلیح خان روز چوکی سپاهیان را اول تواضع توجه میکردند و وقت حاضری حاضر
و بنگام طعام طعام رعایت نخست خوشبو و پان میدادند و مرد هم خانه آن جماعت طعام اقسام
میفرستادند و میگفتند که سنوان و افغانان اینها بر تنها خوری این فرقه و کم همتی ما طعن کنند
و حسب تحریر شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد فرمود که هنوز موقع سیاه
و موضع حمد یقیاس ست که انسان را نه خوف نان و نه غم مال و جان ست و نه اندیشه دین و ایمان در زمان مستقبل نیابت ابنای دنیا شبدل خواهد گشت و جورهای

خواهد یافت عدل و احسان قطعاً خواهد رفت ناظمان و محافظان بلاد بر ملا بغارتگری خواهند
گرائید خلیفهٔ عصر چشم از داد خواهان خواهد پوشید امیران بصلحت همدگر بمعاونت ستم گران
خواهند کوشید حق زائل و باطل خواهد گردید دستوان به دلیری پیش خواهند آمد دختران
بوزارت اختصاص خواهند یافت مردم ذوالقدر از بس سیدلی و بیقدری عملها بصلاح
کارها نخواهند پرداخت و مستحقان امور با وجود کوشش بنشینی الیمن نخواهند بود و بی شعوران
دانا کرده کاران کارفرمائی خواهند نمود پسران پدران را خواهند رنجانید و پدران بی شفقتی نخواهند
آزید زنان صالحه از شوهر و بی مهری شوهران طالح خواهند نالید باران بروقت نخواهد بارید
حکام علات را بغرض شوم گران تر خواهند فروشانید ممالک از ظلم کارفرمایان ویران
خواهد گردید فواحش در مساکن خوانین و خواتین علانیه ساکن خواهند بود و مردان بپوشیدن
لباس زنان رغبت خواهند نمود در رقعه فرزند عالی جاه فاضل خان سپر بلای شما در گذشت
دل هر درد آمد پیر را زار در سر براه کار خوش اعمال بود عمله بجا و دل را بر حساب سیداشت و خانه
این بی سروسامان را از هیر سامالی خود روش سیاحت در خوش سیرتی و زیرکی حاجی محمد
هم شبهه نباید کرد سید محمد خان و میر نیاز هم اگرچه بنشستند اما متعدی سخت گیر ند چون بسیار
شما اکثر ملازم بامی شوند حالا فاضل خان را میخواهیم از شما بگیریم شما برای این کار میر محمد محسن را بفرستید
اینجا قحط الرجال ست تا آمدن او عنایت الله خان سرانجام خواهد کرد گو مشاغل بسیار دارد
حق حافظه مریم بشیر ست پسرش هم از شخصیت بیگانه نیست اما طرف خویشاوندان سخت
میگیرد مکرر بمزید تصریح نصایح میکنم که رکهنا تهه سعدالله خانی خدمات مالی برادران خود نماید
و میگفت که خانه برانداز غصبان [illegible] خداوند خدای تعالی رفیق بدرا هدایت کند یا گردن
بشکند رقعه فرزند عالی جاه [illegible] سعدالله خان پدر پیر خوشگوار آمد بعزت و دولت پسران
زیاد باد ع هر چه از دوست میرسد نیکوست + رقعه فرزند عالی جاه جان پدر و حاصل
زندگانی پدر بسوی بمحرات مثل بنگاله و دکن و کابل نیست که بنا بر بعد مسافت و سرحد مملکت

تجویز نماطان خواه نخواه منظور شود بروجه ماسر بعد عمل نماید تا آن وقت که آنهم قرینت بوعده و
وعید کار تمشی باید کرد و فوجدار پرگنه ذوحدکه پیرمزمن بست بنا بر عوارض بدنی ملازمت شما
نکرده بحال باشد بطور او واگذارند رقعه فرزند عالی جاه فقیری حدیثی نوشته آورد که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مترجم جبرئیل علیه السلام پرسیده اند که کدام عمل بهترین اعمال ست گفت
خدمت ملوک که نفع وسرور باهل حاجت رساند من نیز خواهم که در خدمت ملوک باشم و قضای
حاجت سلمان میکرده باشم فرمودیم که نقصان نیست رقعه فرزند عالی جاه بدانا که امر برای
والی آزمند برگشته دارد آن نقصان بیت المال ست اگرچه این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم
لیکن آینده چنین تعلل نباید رقعه فرزند عالی جاه اسپ ترکی که این مرتبه فرستاده از صورت
وسیرت خوب دارد از اسپ ولین هم خوب برامد سبک سیر نام کذاشتیم که اسم باسمی باشد رقعه
فرزند عالی جاه موسوی خان را به تجویز آن فرزند بخشی اول کردیم آدمی الکرا زهمه یک کاریم
خوب برابد عنیمت ست صورتش مدنیست سیرتش نمیدانیم ع که خبرت نیست نرسد بسالها
معلوم + کلیه اینست هر کرا خدمتی باید فرمود تفحص احوالش باید نمود که اشنای دنیا دار ابتدا
بتقدیم حسن خدمت فریفته می نمایند و باز اغراض نفسانی را کار میفرمایند بعد افتخار خان
و محمد علی خان خانسامانی را فاضل خان و فضائل خان خوب کردند که آثار خیر از ناصیه آنها دیده
میشد امر اینرا بدنی را اطبا علاج توانند کرد امر بیضان اغراض استقلب القلوب و اکثر
رقعه فرزند عالی جاه سلمه الله تعالی بخواستیم دیانت خان عبد القادر را دیوان سرکار
فرزندزاده بهادر بکنیم اما اسم نامی برامد توقع دیانت از و غیر متوقع رقعه فرزند عالی جاه
شما سلیقه درستی در کلیاری فرمایشات دارید مجرات زیب و زینت بندوستانست و اهل
و هنر و اهل حرفه همه جهت انجامی باشند بالفعل از کارخانه پادشاهی تعلقه آنجا انچه می آید در
دگران درین ماده جرسی البته لازم ست رقعه فرزند عالی جاه از وقایع فرزند ارجمند سلطان
بارگاه والا کرده یک امان الله بیک داروغه توپخانه آن فرزند ارجمند سلطانی

تحسین و آفرین را لایق

رجوع شود چهارپنج منصب دار آخر روز که ما در صحن غسلخانه نقشه صوبجات و عمارات می نهیم از
نظر بگذرانند تا حسب و نسب هر یک بنظر ثالث دریافته برای حاکیر حکم فرمائیم همچنین هر روز عنه
داغ تصحیحه حکم بود هر قدر دستکات داغ مواسیر بخشیان بیایند بعرض قدسی رسانیده اسپان
بداغ رسانند و محله در دیوان بنامید بسبب تعلق مشاق توجه ما از کارها برخاست لهذا در
سلک ضوابط اختلال کلی راه یافت آنحضرت مکرر میفرمودند که دیوانیان سرکوب فوجداران و
فوجداران و داروغه عرض مکرر کورنه بخشیان و منصب داران اینها را در ندهند و تدقیق شعور
باید که بهتر از همه باشد رقعه فرزند عالی جاه ما جرای بی ادبی و بی اعتدالهای هدایت
بنجابی که برمزار فائض الانوار شاه بنده نواز کیسو دراز خورده رفت و حوصله خود را عرض داد
مفصل از فرد سوانح نگار معروض بارگاه والا گشت آن عالی جاه را بایستی که بهرگاه آن نابکار
باین احوال منگرد در آن مقام رفته بود کسان خود را تعین نموده میفرمودند که قتال کرده بیارند
و جولان کرده بنمراه گرز بردار بحضور میفرستادند ظاهر از رعایت واقعه نگاری برین نهاورد و
از نیجا گرز دار شدید تعین کردیم آن لعین را بسته بیاردناکسان که بر روی کار آیند چنین کنند
ما زاد در چنین مقدمات رو داری بهیچ یکی از فرزندان نیست تا بعنایت الله خان و دیگران چه
رسید فرمان خط انور در حالت نزع صادر شد سلام علیکم و رحمتی علی من لدیکم و پدری
رسید و ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت بیگانه آمدم و بیگانه میروم خبر از خود ندارم
که کیستم و چه کاره ام نفسیکه بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند ملک و اری در عیش پرور
هیچ از من نیاید عمر عزیز مفت رفت خداوندا در خانه داریم و روشنائی آن در چشم تاریک خود نمی
حیات پایدار نیست و از نفس رفته نشانی پدیداری و از استقبال توقع مفقود تب مفارقت کرد و
چرم و پوست تنها گذاشت فرزند کام بخش اگرچه بیجا پور رفت اما نزدیک است و آن عالیجاه
ازان هم نزدیک تر عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر فرزند زاده محمد عظیم حکم الله العظیم نزدیک
هندوستان رسید لشکریان همه بدست و پا و سر آسیمه بچو من مضطرب که از خداوند خود نشانی

گزیده در حالت اضطراب است و چون سیماب بیقرار نمی‌نشیند که صاحب لغتی دارم هیچ باخود
نیاورده‌ام و ذخیره کتابان همراه می‌برم نمیدانم که در چه عقوبت گرفتار خواهم شد هر چند بنظر بالطاف
و رحمت امید قوی است اما بنظر باعمال و افعال تفکر میکند و چون از خود گذشتم دیگری کجا ماند
ع هر چه باداباد ما کشتی در آب انداختیم میگویند که مسلمانان هندوستان اگرچه پروردگار خواهد کرد
لیکن بنظر عالم ظاهر بر فرزندان هم ضرور است که خلق الله و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزندزاده
بهادر را دعای آخرین بگویند وقت رخصت ندیدم اشتیاق باقی ماند بگیم بظاهر اگرچه ملول
ست لیکن مالک دلها خدا است کوته اندیشی مونثات جز ناکامی ثمره ندارد الوداع الوداع
الوداع فرمان بنام پادشاهزاده سوم سلطان محمد کام بخش که در وقت آخرین صادر
فرمودند فرزندمن چکر بندمن در عالم اختیار هر چند بر ضای آلهی نصیحت کردم و زیاده از امکان
وصایا نمودم چون خواست الهی نبود بگوش رضا کسی نشنید حالا که از همه بیگانه میروم بر ای
شمار خم دارم اما چه فائده عذاب و گناه هر چه کردم ثمره آن با خود میبرم عجب غدار ست کسم
آمدم تنها و میروم با این قافله تب اگرچه از دوازده روز مرا فقت داشت لیکن تاب
نیاورده گذاشت هر جا نظر میکنم خرخدا نظر نمی آید اندیشه لشکریان و لشکر نظر بر ما آخر
موجب ملالت خاطر شد از خود خبرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار
خواهم شد حراست هندوستان اگرچه رب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم
اهم ست حفظ و احتیاط بندها بحسب ظاهر ضرور عالیجاه هم نزدیک ست انچه لازم بود
حق شما گفته ام او هم بجان و دل قبول داشته نشود که مسلمانان کشته شوند و وبال بگردن
این ناکاره بماند شما را و فرزندان شما را بخدا میسپارم و خود رخصت میخواهم حالت اضطراب است
بهادر شاه در جائیکه بود هست و فرزندزاده عظیم الشان نزدیک بهندوستان آمده فرزندزاده
بهادر در نواحی کجرات حیاة النساء چیزی از روزگار ندیده ملول ست و احوال بگیم داند
اودی پوری والده شما در بیماری با من بوده ارادهٔ رفاقت دارد خانه زادان همراهان

صفحه‌ی چند گذشته نامی چو فردوسی آمد پدید برقی و مدار او بی پروائی کار گرفت و پا بمانداره رفتار او
کشید و سلام رقعه بنام شاهزاده محمد معز الدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر
فرزندزاده بهادر فتح ملک غازی و شکست او موجب مجرای نمایان و تحسین فراوان شده موجب
کمی جمعی و دو هزار سوار و دو اسپه و سه اسپه در جلد دوی حسن خدمت اضافه مرحمت شد
مباهات و فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ و فیل و جواهر خواهد رسید باید که بیش از پیش همت
ملک گیری و قلع و قمع مفسدان آن صوبه از بیخ و بن که جوهر ابنای ملوک است توجه برگمارند
و منتظر حکم در تنبیه سرکشان و مقطوع اضافه مثل نوکران نباشند که ملک از شماست و ما خود آقا
لب باسیم رقعه فرزندزاده بهادر فرزندان مزاج دان بدای اضافه محله داران و واقعه رسان
نمی نویسند آن فرزندزاده چرا تجویز بیجا می نمایند بلکه اگر دانند خدمت واقعه نگاری بدگری مقرر
نمایند که حالا واقعه نگار واقع نگار نماند **بیت** چون غرض آمد هنر پوشیده شد + محمد حجاب
از دل بینائی دیده شد رقعه بنام شهزاده محمد بیدار بخت پسر کلان سلطان محمد اعظم شاه بهادر
فرزندزاده بهادر من از خارج بعرض رسید که بکام بودن آن فرزندزاده در قلعه پوخیره سلطان
بر موضع و دهره که بهت مصارف باغ جهان آرا بیکم تعلق دارد تاخت و بیگم درین
باب بیدار بخت نوشت و ایشان معذرت نامه بخدمت بیگم نوشتند این مقدمه چه
بجناب مانه نگاشتند و سوال و جوابی که میان هم واقع شد بچه معنی داشتند رقعه فرزندزاده
بهادر چون شما نثار قلعه بیق شاه را که عشیر گرفته اند کذرانیده اید این بکر بیت واز فرزند
طالبجاه نثار قلعه در بیان ست گرفته نشد اما فراموشی از خاطبجاه وجهی ندارد رقعه فرزند
بهادر برای رفع امراض ظاهری و رفع مضرت سحر دعای اجابت مقرون ترقب نمایند جمع
خلق علما متفق اللفظند که دم کردن سوره اخلاص و سوره شفا بر آب و آشامیدن آن
خیلی سریع الاثر است و اگر چه وزن کردن تمام بدن خود باطلا و نقره و مس و طلاب و روغن
وغیره اجناس معمول و مناسب و قابل استعلام آنجا نیست اما چون فیض این عمل جمعی کثیر از محتاجان

صاحب ان فرش آشیان ست هرچه گنجایش تفصیلات مفضل بهال بران ایجاد دارد تواند نمود
یعنی شاه نامه نویسان خوش تحریر بتفاصیل آن در سلک ارقام خواهند کشید و بر صفحه اوراق روزگار
از دست رقعه فرزند زاده بهادر محله همراهان خود که خان فیروز جنگ نموده زیاده از ضابطه
منصب و تنخواه او بنظر آمد از توپ و رکابه و بان و دام جنگی و جزائر و کهربال دشترمال و گجنال
و سوار ان با برآق و اسپان و فیلان با برگستوانهای براق و دیگر لوازمه منظر آن قدر که باید
بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه اکثری ازان بسرکار والا در آمد شما که مضاعف ادی یابید چه از زمانه
میکنید و بی مصرف صرف مینمائید انچه در کار بود ساختش ضرورست و دیگر که خود سازیست رقعه
فرزند زاده بهادر عرضداشت بعینه از نظر گذشت ازدو حال خالی نیست یا ما را لواد اکبر آباد یابد
و شما در دکن باشید یا خلاف آن از دو سو انچه اصوب باشد بکار برد رقعه فرزند زاده بهادر
آن نوالابصار در اکثر عرضداشت مینویسد که باقبال ابد اتصال این بنده فرمانها دشوارست تا
تا بد چه رسد بکلی بسیار افضال بهال نزد متعال همیشه باشد که خلق الانسان ضعیفا
دانسته فرد از خدا دان خلاف دشمن و دوست که دل هر دو در تصرف اوست بنام
عظیم الدین سپهر محمد معظم شاه عالم بهادر فرزند زاده حافظ قرآن عظیم و قدیم بعضی کارهای کلی
و القه در پیش دست و شوق دیدن آن نور چشم از حد پیش باید که نظر بر کارهای سرکار والا و شهر کرده
بمجرد صدور فرمان مرشد قلیخان را به نیابت در ان جا گذاشته خود با فیل خانه و خزانه پادشاهی
رواله حضور ی حضور شود بل اگر پیش از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب باطاعت ست رقعه
فرزند زاده عظیم همچو من غافل از خدای کریم ظلم بر خلق که دولت خالی ست خوش نیست خاصه
ابنای ملوک را از کتاب آن بسیار بد مسائل حقیقتا الکون حق و البعث حق و النشور حق و الحساب حق و الجنة حق و النار حق و الصراط حق و المیزان حق و الشفاعة حق و الحشر حق بموارد منظور نظر باید داشت و بساعت خود را از
رقعه ها باید شمرد تا فرمان بهال مراد از خاک انتظار نخیزد و کلهای تمنیات از صرصر آه مظلومان

این سودای خاص از کجا آموخت سهل نه حد شما دارد و نه پدر شما بهتر آنست که دماغ از این سودا پرداز
ما خود شمار را بهتر از دیگران میدانیم و شنیدنی ها می انگاشتیم چه خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم

رقعه فرزندزاده عظیم القدر ایشان که در باب تنخواه پرتگه شکر پور بجا کیر شاه عالیجاه استدعا
معروض داشته اند معلوم نشد که این قسم خیر خواهی از چه راه بخاطر گذشت اگر شاه عالیجاه
این مطلب ازان فرزندزاده کرده اند مضایقه ندارد والا از سر چنین حیالهای خام درگذرند
که بر اخلاص و دوستی نمی افزاید بل آشوب پندارد و غرور را شاید

رقعه فرزندزاده عظیم اگرچه
احداث تازی محال بمری بدرد سر زراندوزی دارد لیکن معنی این محال مفهوم نمیشود که کدام
سفتی تفت خورفتوی داده این قسم صلاح اندیشان خانمان برانداز را دشمن جانی و مالی و
بدخواه حالی و مآلی دانند و شکر نعمت چون بجا نه و تعالی بجا آرند که سه صوبه زرخیز و زرریز و همه چیز
ازان وفراوان عطا کرده رعیت پروری را سرمایه دولت دنیوی و اخروی شمارند

رقعه
بنام امیر الامرا شایسته خان صوبه دار اکبرآباد یار وفادار خجسته اطوار نادر حفظ ایزد متعال
بود و مشتاق اندرین روز تحریر که سه شنبه بیستم ربیع الاول حال بهجت مآل بود شجاع هنرمند وزیری با لشکر
ظفر اثر که در رکاب نصرت نصاب این نیازمندترین حضرت عزاسمه بود مقابله نمود و شرایط
کرد و ارمغان بنجار در کنار تمام ادا رخویش دیده ملیت از دست و زبان که برآید که عهده شکر
برآید تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد چون سنگه نامرد پیش از جنگ دمی
که نزدیک شیم آمده منزل کردیم کرخیه بطرف اکبرآباد رفت ظاهرا بوطن خود برود
وَالْآخِرَةُ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ باید که آن خجسته اخلاص منه بهره اطلاع برمضمون
این منشور والا لوازم سرور و شادمانی بقدیم رسانیده بادای شکر منعم حقیقی قیام نماید و
به ضبط آن صوبه متعلقه او قرار واقع پرداز و بالفعل فرزندجان پیوند محمد سلطان بهادر را
به تعاقب آن ناجی شناس تعین فرموده ما عنقریب باکبرآبادی آئیم

رقعه بنام
عمدة الملک مدار المهام اسدخان حسب العرض آن فدوی خدمت بخشی گری دوم

به صدرالدین محمدخان صفوی مقرر شده حالا او را باید طلبید و برین عملیه آگهی بخشید و تا آمدن او
آن مزاج دان را ازین دفتر هم خبر باید کرد که محرران بشوم طبعی خال تلبیس نباشند و اهل
مطلب نیز از اسناد و کار تصدیع نکشند رباعی هرکس به ضمیر خود صفا خواهد داد + آیینه ضمیر
را جلا خواهد داد + هرجا که شکسته بود و سلسل گیرد + بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد + آن فدوی
بخان جهان بهادر بنویسد که سوداگران اسپان وغیره استغاثه نمیتوانند و صحیحت الفاظ کلمات
یوم القیمة از چه رو منظور نمیدارند وبا دموت که قریب تر از شهرگ اوست چرا انگذاشته
سخط الهی و غضب پادشاهی بر سر و آنها را رضامند کند بیت حلم چون با تو سوا سا باکند +
چونکه از حد بگذرد وسواکند + در خانه خود دیوان کرده می نشیند چند کوی خانه و این خان من +
آن فدوی از نصرت جنگ پرسش بطلبد که نگین رمزه باد حرمت باشود لیکن به تمام خطاب وفا
نمیکند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کند و مقرر کرده عنایت کنیم بیت دانی که برنگین سلیمان چه
نقش بود + خطی برو نوشته که این نیز بگذرد + فقیری که امروز زوج الله خان آورده بود و دیگر
بطور آحلاف به بیشود و اسلاف بر چنین کس مبنی میان عبداللطیف قدس سره الشریف بیاد آمد
که کرد و باد از تربیت او پاک مرد مزوایه ۱۲
کردوری با این حاصل فرمودند شما فقرا را نمی دیده باشید گفتیم ما دنیا داران غرق عصیان اگر خطه هم
بدین فقرای صاحب کمال مشغول بحق نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند نبی برای آنست که
درویشان حال بر روش بزرگان ما معنی نمانده اند چون ایشان را به بینند بدیده باطن تر شوند و این
خوب نیست نعوذ بالله منه آن فدوی با آنغر نیکو بد که حکم شرع است استعنا مگو بصبر
الله تعالی العظیم و انتنا لا لرتبته الکریم هرجا که باشد اختیار دارد و بعد ازین ما او خود را
لذوذ مالفات نیازارد و بخلیفه انچه مقرر شده خواهد رسید آن فدوی معلوم نماید این عاصی استعفا
این کار کرد نبود از مطالعه روایات محکم حال شرع استغفار رمزده چون با خود خوب بجیند
حیله سازی و کار پردازی نفس اماره بود والا آرزو را کسی میتواند بند کرد بیت نفس دمادم
این کمه ده است + از غم بی آلتی افسرده است + الحمد لله که ازو واز مکر او راضی نمیتم

یعنی رفتن این فانی راهنی بودن بصلح و تقسیم ملک نیست اگر طریق وصایا مکفته میشود که بسیار
نامداران صاحب دعیه که بافروختن نائره قتال دولت را بحسرت گذاشته و عمر بهبودی بسر برده
جان به ندامت داده اند یکی از انجمله دارا شکوه بود اگر بصالح علی حضرت می شنید چرا روزید
سیدید و حق بطرف او هم بود اما غرض آدمی را نمیگذارد که دمی چند با سایش برآرد اللهم صلح
امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه وآله فی الاول والآخر والسلام
رقعه فرد فرستاده احمد خان متضمن بی اعتدالیهای نواسهای امیر الامراء پسر محمد مظفر خبر
پیش آنفدوی فرستاده شد محمد یار خان همچو من از خدا غافل حسب الحکم در باب قید نبودن معتمدان
دارالخلافه آینده تغافل نکردن در چنین امور ضروری دنیوی که فی الحقیقه دینی ست کار
وزمان هم می فرستم اگرچه در کار نیست بیت چشمی داری وعالمی در نظرست + دیگر چه معلم
وکتاب باید از نوشته عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم کسان خود را در شاهراه بطریق ڈاک چوکی
نشانده چه معنی دارد با انکه افراد وقایع پیش او میرسد عجب که این مقدمه بعرض ما رسانیدن
وشاید داغ یاری نداده باشد اگر در کار هارسانی نیست چرا در مقدمات پادشاهی نمونه معاملات کار
آگهی ست درمی آید باو بنویسید که این بدعت خالی را که در راه چین ست بردارد والا روزی آشنه
خواهد شد استغفر الله ربی من کل ذنب واتوب الیه بیت بعد تقدیم وزیر کار از
این قبیل ست بانگ رو کردیم اگر در ده کس ست چاکر تری نکین زمرد که شب برای فلیچه خان
علحده شده ست اکنون چنین بخاطر میرسد که خطاب او چین فلیچه خان ست به دار غه
جواهر خانه بکوید که محضر گران طلبیده نام خطاب او کنده بخان مذکور رساند رقعه یکی از اندو
به آنفدوی فرستاده بود باطومار به مطالعه درآمد اما مؤرخ شتی نشد نقشه
استدعای بحالی کمی عبد الصمد خان کرده بی آنکه کاری از و بظهور آید پذیرائی چه سازد
چون خان مذکور بر سر کار ست عرض او مقبول شد ان الله یؤتی من یشاء
حالا از و کار دست بسته بگیرد تا این عنایت گرانی نکند و کاری که برای راو دیپ

به بخشی الملک کلک رساند

نوشته بود و ندیه مطالعه درآمد برای تتمه جا گیر خجسته اخیر که بسیار دوست میدارند آنچه عاکرده اند مجال
تجویز یابد کرد و جهت تسلی چیزی بایشان نوشت رقعه آنقدوی بخاطر خود رسید که خصوص ایشان
بکابل شاید که خوب نباشد اول اینکه صاحب اوس ست دوم جلگی تیردار و سوم مغلوب الغضب
وزیاده گو یا روح الله خان همراه داده بودیم با خان مذکور همچو سلوک میکرد که گویا او تعینه است
با وجود آدمیت و مدارات او و کم منصبی و جمعیت خود و تاکید حضور در باب اطاعت با خان مسطور
چنان حرفهای تلخ و تند میگفت که او پیش مردم خجل و شرمنده می شد چنین کس که سه هزاری شد
و خطاب بهادری یافته بجای دو روست رود با مثل شاه بهادر باخبر و هوشیار باشد نیز باید دید که چه
خواهد کرد اگر خاطر آن مخلص ازین مراتب جمع باشد چه مضایقه والا بودن او در کابل لست رقعه
فدوی با اخلاص زبانی محمد اخلاص عنایت الله خان عرض نمود که همین بور خلافت مقرر شده
و طلب شاه بسیار شد جانیکه این قدر مناصب نامناسب و مواجب کمی میکرد اجب بدون
ملاحظه لیاقت مردم مقرر شود و این همه انتظامات و رعایات بی جا بظهور نرسد چرا نباشد خاطر
فرسده و قابل بیقران و لا تبذر تبذیرا تم باد نداز مدد تفسیر این کلمه سهو اسم نمیخواند
بیت چشم با زو کوش با ز و این ذکا + خیره ام در چشم بندی خدا + دیوان هم مجهول ست و شعر
وطن فکری باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلم خان بدیست رقعه فدوی با اخلاص شب ابو الوفا
عرض کرد که اسباب جانماز خانه مستعمل و فرسوده شد دیگر کارخانجات طیار باشد و همین کارخانه
طیار داشتن مندرس شود از مسکانی بعید ست بخانسامان بود حکم رساند که هر چه درکار باشد باظهار
داروغه سرانجام نماید حیف صد حیف که ما دیر خبر دار شدیم + رقعه فقیر شبینه بهره از علم ندارد
و زاهد خشک معلوم میشود شاید که اینهم ریا باشد و اکثر افوال و افعال او یکی از انها نادرست و مخالف شرع بود خلیفه وقت امین بیت المال ست هر چه بکسی بدهد برد حلال ست و اگر از محصول
چنده که به فتوای علمای ملت و مشورت امرای شریک ملک و دولت برای خود اختیار
نموده و آنرا صرف خاص قرار داده باشد مروت کند نیز حلال خاصه بدرویش بی پروبال

عمل خوب کرده اکثر سفیدان شهر و نواح را تنبیه نموده اماکن آنها را خراب نهاده و بران حسب الحکم تعمیر
تحسین و آفرین برنگارد و خلعت معهودی برای او علیحده بگمارند ع که مزدور خوشدل کند کار بیش
رقعه فدوی با اخلاص کام بخش معامله نافهم را بخانه محمد اعظم شاه باید برد و استعذار نموده باهم
صفا داد ع دنیا نه متاعیست که ارزد به نزاعی رقعه مقرب خان که به تسخیر زاله مامور شده الخ
در باب دستگیر کردن زمیندار او باید نوشت و تاکید رود رفتن خان مذکور بر سرش در نوقت که آن
سیه مست باده غرور جریده از راه بری بنا بر نزاع با قوم بر کی بقلعه کهلنه رفته بزودی ترقیم نموده علیحده
برود نشست باید و آن بیراه رو مسلم آزار را باید مکافات کند استغفر الله او چه کند هر چه میکند
و بجای کردار میرساند رقعه آنفدوی مرد باغ برود و گلدسته تفرج بدست آرد و مرقوم
چوکی امروز چه از سائر و چه غیر آن که همراه او خواهند بود در استرضای خاطر او کوشیده سرور برد
خواهند افزود ع چون از دگشتی همه چیز از تو گشت رقعه فدوی درگاه عالیجاه آمده اند
محمد کام بخش را برای استقبال باید رفت و بامرا که باسامی آنها بالشافه فهمیده شد نیز حکم رسانیده
رقعه فدوی درگاه مخلص خان بیمار است برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف نیز احوال
پرسید این مردم غنیمت اند لیقه عرض او اعلی حضرت را بسیار خوش می آمد جای آنست که جوهر
دیانت و فدویت چنانچه باید دارد خدا شفا دهاد پسرش امروز نیامده کجاست و درجه کار او را
بطور او نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند سپاره حفظ کرده بود نشود فراموش کند تعهد قاسم خان
در باب فتح قلعه چنبی که پادشاهزاده محمد کام بخش بحضور فرستاده تحسین پیش آنفدوی فرستاده شد
باید دید که اهلی دارد یا نه بید دل شکستن آنفدویت مردم دنیا برای اعراض نفسانی چه چیزها که
میکوشند و چه شکستها که برای درستی کار خود نمی بندند اگر فتن رانای بیجاپور کشایش قلعه از تو انداشد
چه به ازین والا سردار خان هم کهنه عمل ست بدنیست باشد رقعه فدوی درگاه فردا ملازمت
پادشاهزاده شاد عالم بهادر مقرر ست بخشی الملک و مردم دیگر را با افواج خود باید برای استقبال
باید رفت و به آئین گزین آورده چشم ماروشن ساخت بیت خوشا دلی و خرم روزگاری

که یاری برخوردار وصل یاری + رقعه فدوی با اخلاص وخط دیوان برعرض رسید
درکار نیست این عین علت را ازسیان باید برداشت سیم معتبری عنایت الله خان کفایت
میکند باعتقاد ما حسب المسطور هم برهروانه زائدست قولیست مشهور که اول بنیاد ظلم درجهان اندک
بود هرکه آمد برآن مزید کرد تا بدین غایت رسید ابراهیم خان را تاکه انفصال قضیه قاضی دیگرم
کشمیر نمیشود بجائی کی معلوم ع کلوخ انداز را پاداش سنگست + الحمدلله چنجی فتح شد ورانای مردود
کرنجیت کرفتنش هم چندان کار نبود اما باغماض کهنه عملان ازدست رفت وچندی دیگر دکان
سردشدنی شان کرم ماندبا آنها باید گفت که بخورند ونیاز پیش ازانکه شما انجورد رقعه +
فدوی بارگاه ایقدر ننگ کرفتن یار علی بیک خودرا ازچه راه ست نهی این امر درشرع
نیامده ومرتبه ولایت خود ندارد وچرا برگلوا وامتریوا عمل نمیکند ومارا وخودرا زبان زد
مردم میسازد آدمی باید که مقبول هرقوم باشد اما او هم چه کند که این هم باختیار خود نیست بلیت
بخت ودولت یزدان داد نیست + تانه بخشد خدای نبخشنده + اعلی حضرت را درطراوت تاج
حیات بخش وهمیشه دیگر اماکن واقعه دولت خانه دارالخلافت ازآسیبکی اشجار وپرورش
انگبینها وحیاض وترتیب نهالان وانهار توجه مفرط بود وتا ایام اقامت دارالخلافه این
نیز بر بهانا نظری میکرد اگر محمد یار خان همیشه خودرفته ودرتربیت وشادابی آن موکد بوده
والاحالای باید هرروزه یکبار خودرفت وکما ینبغی تعهد به ترمیم وتصفیه عمارات قلعه وریاض بوده
کیفیات جمیع باغات وعمارات قلعه مبارک وصاحب آباد واعزآباد ولورباری وسهرند بارکه تعلق بهمشیره
عزیزالقدر دارد وغیرها بتعدد انهار واشجار ازوقت برون آمدن این فقیر تاحال باتفاق بهویات کالمعدوم
شده برنگارد بل نقشه بفرستد وکیفیت باغ انکوری ودیگر باغات پائین قلعه وباغ محسن خان که
تعریفش بسیار میکنند ونیز ازتفاوت مسموع نموده عرضه داشت کند تاحقایق باحسن وجوه معلوم
شود وزرباد درصورت شکست ورخنیت برای ترمیم داده آید افسوس که تعمیر خرابه دل نکردیم ع
همچو اطفال عمر ملهو ولعب باختیم شعر صرفت العمر فی اللهو واللعب + فاها ثم آها ثم آها

افسوس که عمر رفت و بسیاری نیست ✣ دردا که امید خویشتن داری نیست ✣ گفتم که چو بیدار شوم روز بود ✣ بیهات که روز رفت و بیداری نیست ✣ قید مدعی که خلاف شرع است آنها را از دست این پابند رهائی باید داد و بقاضی القضاة رجوع کرد تا موافق شرع عمل فیصل دهد وجیه ومیل کجی فرود الحمد بعد که قاضی ما مسند تن درست و صالح و متقی چشم براین و آن ندارد و در انفصال قضایا جز حساب منظور میدارد رضوان الحکم القاضی شجاعت خان ناظم صوبه احمد آباد با صافه هزاری هزار سوار سرفرازش باد و باید نوشت طیب این قدر بس که دیده جز دیده است ✣ کار کل هنوز در قدرست ✣ اگر در کار پادشاهی همین قسم فدویت و جانفشانی ست و در تنبیه مفسدان و استمالت رمیدگان همچنین جای عنایات دیگر هم امتیاز خواهد یافت و مرتبه بلند تر ازین مرقی خواهد گشت طیب بردهان این جهان ما و منیست ✣ عاقبت زین دهان افتادنیست ✣ هر که بالاتر رود آبله پست ✣ استخوانش خرد تر خواهد شکست ✣ رقعه شجاعت خان در گذشت انا لله وانا الیه راجعون آدم کاردان بود و در کجرات عمل درست داشت صوبه داری جهت آن ملک بجز او دوسه کس بجای خود سنجیده عرض نماید حال جاه هم رعنیت دارند اگر پادشاه اولی را کار نفرمایند بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد می توان داد و بالله التوفیق وعلیه الرشاد در عقیده بهتر از خیر اندیش خان دیگر کسی نیست اما میگویند که چنانش از کار رفته باری او را یاد دیگر پیر انتقرر نباید عتیق الله خان هم بدنیست مقدمه ابراهیم خان و کشمیریان حفظ الله خان خوب نوشته و مآل اندیشی را دخل نداده طیب حیف برین دانش و آئین او ✣ که رشته دیده حق بین او ✣ دیندار تحقیق حق از دست داد این چه معنی دارد از نیجاست که گفته اند قاضی و امین تحقیقات تصوف باید کرد که بیک اقرار و انکار مقدمه تمام کند و در انفصال قضایا اصلا کوتاهی نرود و اقتضای غالب انظور ندارد ازین قسم مردم بیشتر هم کم بود بندد و درین وقت که ایمان ضعیف شیطان قوی خود کجا رقعه در امتثال احکام از ابراهیم خان تاخیر بسیار میرود هزار رحمت بنیان او کم باید کرد و بوکیل هم چشم نمائی نمود حلم ما کار ما را برهم میکند حق سبحانه راست نماید خواجگی بلند

رقعه روح الله خان درخواست صدور احکام بنام دیوان دکن و قلعه داران آنطرف کرده است

از سرشته کیفیات برکنات آنصلع چه خالصه چه جاگیر و چه انچه حالا از تغیر مسعود خان بدو ضبط

شده دریافته بعرض رساند انچه خالصه مقرر شود برای آن امین و گروری تعین نماید و هرچه جاگیر قرار

باید پروانه بدهد و هنگام ضرورت همین توپخانه و مصالح مورچال انچه درکار شود بفرستد باید نوشت

تعین نمود که بلداران باخبر انه باو برساند و نشان فرزند بهادر که بخان مذکور نوشته اند حواله دلیل

باید کرد یا در خط خود منظوری نموده باید فرستاد دلیل حرف اخیر بهتر این مردم از ان جماعت طلب گیرند

بیک طور سلوک داشته باشند آن همه فروتنی برای برآوردن مطلب خود بود از درون هم شاید که

صافی نباشد برای او فهمیدن عرض میکرده باشند **بیت** از اختلاط چسپان بیگانه کی شود خویش

هرچند چاپه تنگ ست جزو بدن نکرده + **رقعه** ذوالفقارخان ظاهر است اولان برای بردن توپخانه

تعین ساخته روح الله خان ادعین کار پرتو نموده اگرچه آنهم کار پادشاهیست اما بخان مذکور

برنگارد که تا فتح قلعه توپها را بکار دارد و تا صورت گرفتن این کار سرانجام نشده قلعه

دو مورچال فرستاده او بنظر در آمد همین که برای مورچال مقرر کرده بهت خوبست و بچندین وجوه براضلاع دیگر

قوت دارد لیکن از عدم خندق معلوم میشود که آنطرف ظاهر از زمین سنگلاخ باشد نقب دون متعذر

خواهد بود باید دو سه مدرنه سرکوب برپا کرده تا از تصادم ضرب توپها از نزل و ثبات محصوران

قلعه افتد و بزودی این عقده کشایش باید فرمان همین ماده میفرستیم و انچه باید بدستخط خود بفرستاکید

می نویسیم **بیت** با سیدهای چنین شاخ شاخ + بدار یم چشم کشایش فراخ + **رقعه** از افراد فرستاده سوانح نگار لشکر

نمودار شدن غنیم شب هم مشغول ماند و خود سواری نکرده کسان به تنبیه آنها فرستاد و شب بخانه

نوازش خان رفته از شام تا بامداد بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانیدند باغتناء محرر زد

بسیار رجانه زادان تربیت کرده مامی بندند باید که آنقدر وی بدیوان برنگارد که همه مراتب را

باید تحقیق نماید و بحضور معروض دارد رقعه فتح الله خان بنویسد که حسن خدمت مفصل از عرائض معلوم شد موجب مجرای نیکو خدمتی گشت اما این جانفشانی را بخدمت فروشی مبدل نکند و به آزرده کردن سپهر کرده ما را سرگران نه نماید رقعه مستمند خان فردی که بشعر خرابی جا گیر خود بسبب جهادی ذروان بهر خود نوشته فرستاده بنظر در آمد التماس مامور شدن مامور خان بگوشمالی آن کرده شقاوت نشان کرد حسابکم خان فیروز جنگ باید نگاشت که چون عنبر بسیار ست خلف الصدق خود را به جمعیت شایسته به انجا خطاب انکتوب الیه گرانمایه به انطرف نفرستند رقعه سید سعد الله کرمخلوط بافرستاده و اظهار چیزهای بسیار نموده که سواح نگارند را تغیر باید کرد و خلف حکیم اشرف متوفی را خدمت دارائی شما مقرر نموده باضافه یومیه قوت دل بخشید سید باید نوشت که بعد ازین در مقدمات اهل خدمات که بفتوای آیه کریمه وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ الآیه در حقیقت ظالمند دخل ننموده باشد هر چند این طائفه بر غیر ظالم نباشد بر نفس خود ظالمند در بروز مستدعی بودن خود بدعای موت فی الابد وانموده اند حق ست فی هذا الموت یحیوة این نیاز مند درگاه بی نیاز هم همیشه این آیه کریمه اللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اَنْتَ وَلِيّٖ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ تَوَفَّنِيْ مُسْلِمًا وَّاَلْحِقْنِيْ بِالصّٰلِحِيْنَ ورد دارد و در معنی یلقی قبل لقائه الانبیاء والاولیاء اجمعین حضور نکات عمل کفته اند اما چنانچه باید تشفی نمیشود آن معرفت آنکاه بتحقیق خود بر نکارد و در السلام رقعه تیر رسیدن بیاقوت و بعد تحقیق نشانه شدن بدبخت کوکه محمد کامبخش خود آن فدوی اسعلوم شده باشد چون نسبه آن وجد اکردن پادشاهزاده نادان ضرور بود کردیم و بر سر آن مین القرن الخ آوردن بود آوردیم و من یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا بیت صحبت عقله چو انگشت نماید نقصان + گرم سوزد بدن و سرد کند جامه سیاه + بشومی مصحبتی با دو پادشاهزاده دم گرامند چند چیله گرد خیمه اش به تناقداری باید نشاند و از حال او خبر باید داد رقعه خان جهان بهادر باین جهتی اول مثل کرنه عالمان درین مهم سستی پیش گرفت هرکاه از حضور تاکید شدید شد خجالت که تلافی مافات نماید نتوانست این همه خرابی فی اخلاصی ست چون نباشد که بدتر ازین علل نشست

علی دیگر نیست ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار چیزی برای تسلی او نیست
وایمانی ازین مقوله هم کرد تا چشم وا شود و غنیه پیدا کرد و اگر چه ممکن نیست که دشمن باطن قویست
اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک که بطور خود میکند اورد که این کس کوش بحق حقیقت
دارد و آنی از بند نفس برهان و ما را در تربیت او میران تعظم مهربانی دید و آن لطف نخست + آنکه
کردی کریمان ابا رحمت + هم دعا از تو اجابت هم ز تو + ایمنی از تو مهابت هم ز تو + رقعه
امیر الامرا در گذشت از مردم قدیم همین یکس مانده بود انا لله وانا الیه راجعون مطلب
هم دارد دیوان بیوتات آن صوبه برای ضبط اسطبل باید نوشت که به تقید تمام به ضبط آرند و از مردم
او بزور و رکنگی هر قسم که سر آید سلیمهای پادشاهی بگیرند و دیوان مرحوم را فهمیده میکوشند شرط نیکو خدمتی
رعایتها کرده خواهد شد و حقیقت پسران مغفور بعرض باید رسانید دیگری هم درین باب گفته ایم ما بمکان
رعایت قبیله داری او نوبت ثانی آن فدوی باین امر مامور گردیده یقین که بروتیه مرضیه خود برسانی و در
ظاهر خواهد کرد امان الله خان هم برای این کار بدست تعین باید کرد و مراتب بعرض رسانید که اضافه
داده شود و یک رعایت دیگر هم بخاطر است نسبت باو بعمل می آید رقعه این کار به یوسف خان مقرر
شد مجوز آن مخلص هم خوشحال سپاهی ست حقیقت علداری او معلوم نیست بران فدوی هر چه
باشد عرض نماید برای دیوانی برهانپور شخصی دیانت دار مطلوب است الا لا هم فالا هم رقعه مکرم خان
در چه کار ست با وجود اشتیاق زیارت حرمین الشریفین توقف از چه راه اولی تر ازین حیف
بیت حج رب البیت مردانه رفتن + الهم ارزقنا خیرا
رقعه فرستاده فرزند زاده بهادر باید گرفت اما بیشتر وکیل ایشان را گفت که بدون عرض
نه فرستاده باشند والسلام رقعه مرشد قلیخان ضابطیست و خالی از تدبیر هم نیست این کار اگر
باو گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود بپرسد مقدمه که رستم علی خان گذشت
ان قدیم الخدمت شنیده باشد فوجی برای تنبیه قزلباشان اوباش تعین باید کرد خان بهادر چه طرست این عاصی بخواهد که مرتکب هیچ گناه و معصیتی خاصه ظلمی نشود اما از انجا که ملک بی

نماند و ریاست بی سیاست است نمی آید بجا احکام موافق آن وقت غلبه نفس بی اختیار
صادر میشود از علما مسئله پرسید الحمد لله که نیت خود بخیر است شاید که نگیرد انما الاعمال بالنیات
حدیث صحیح است و بسر حد تواتر رسیده رقعه خواجه عبد الرحیم که علت کرده بود سید ارشد بجواب
بهره تمام داشت روزی در حضور ایستاده بود و تخیر ولایتی در میکرد بغایت خوشم آمد لهذا خیلی خوش طبع است
در جواب عرض کرد که نامم این به از طرح است پرسیدم چیست گفت قاضی کش فرمودیم که در سرکار الا
هم سه چهار بهین طرح و نام طیار ساز ندارد کمر آورده مذکور عرض کرد که تا آنها طیار شوند این بنده حضور در
سرکار اشرف باشد و رقعه آداب بجا آورد احوال سپران او معروض دارد یا بعنایت الله خان
بگوید که او عرض نماید تا بقدر یک رعایت کرده شود رقعه خان جهان بهادر در گذشتن یا الله
وانا الیه راجعون سبحان الله آدمی چه قدر غافل است دلش تا کجا بر دنیا دین ایا هوس دارد
دکن نیست و بجیه و لگومی آرزوی آن میکرد آری کار نفس بدتر ازین است تنظیم کشتن این کار
عقل و هوش حیران بطن سحره خزانه غیب است عالمی القمه کرده و کشید معده اش اعوذ بالله
یک امن بزنید دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست کو بدریا تا مگر دد کم و کاست
دریا را در آشامد هنوز که نگردد سوزش این خلق سوز سنگها و کافران سنگدل اندر آیند اندران
خوار و ذلیل هم نگردد ساکن از چندین غذا تا رخ آید مر او را این ندا سیر گشتی سیر کو مدنی هنوز
است تا این بشنود تا بشنود ز حق قسم حق نهاد لامکان + آنکه او ساکن شود از کن فکان + چونکه جزو
دوزخ است این نفس ما + طبع کل دارد همیشه جزو ما + این قدم حق را بود کو را کشد + غیر حق حق کی گمان او را
کشد + قوی خواهم رخ در پایشکاف + تا بسوزان برکنم این کوه قاف + او تعالی توفیقی کرامت
کند و ازین تیره روزی رهائی بخشد بحرمة محمد و آل محمد علیهم الصلوة والسلام رقعه مکتوبه
نصرت جنگ به آن مزاج دان فرستاده بود مطالعه در آمد برای داؤد خان نوشته است
اظهار رحمه شکفتاری خود نموده در جواب چیزی باید نوشت و نافتح قلعه امیدوار داشت بعد ازان
شاید که بعضی ازین ملتمسات قبول هم شود در میان خود امکان ندارد دیگر برای مصالح قلعه گیری

امین پای باقی کمند اعلی حضرت ظل سبحانی برای زر جوابانه تقبید بسیار میکردند و فوجیلهای شریر
و شدید تعین نموده زر بهار امعرض وصول درمی آوردند یاد داریم که روزی از جعفرخان دراپامیکه
بشرف زیارت سرافرازی داشت در غسل خانه شانه اشرفیها گرفته بودند خان مذکور از داروغه
غسلخانه که تحصیل زرهای جرمانه بهم با تعلق داشت پرسیده و دانسته و اصرار او کرسبت آنحضرت ببرادر مهربان
فرمودند که بعد برخاست پوان باهم صفا دیده و دارو غه را از خان مذکور دوشاله بدهاند رقعه
پیشکار صدرالصدور سمتحقین را کرر بحضور می آرد مگر عرضی در میان دارد منع کنند که دیگر چنین نکرده باشد
رقعه امروز تربیت خان برای دوسه سگباشی که درین اخیر شرش تردد کرده بودند عرض نمودکه دوسه سیچ
مرصع عنایت شود بخان مذکور باید گفت با آنکه عمری در خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته این قدر
نمیداند که این جماعت درین عرضه نیستند که چنین عنایت درباره ایشان بظهور رسد سه جقه مرصع برای
خاطر او دلگرمی کار پادشاهی مرحمت شد جواهر خان خواهد رسانید منتالا مداد والتایید اما آئین درخش
بگنبایشان چنین عرض خواهد کرد و اگر از کسی کار پادشاهی دست بسته بظهور خواهد آمد و خدمت پادشاهی
به تقید تمام خواهد نمود با نعام خلعت و نقد و درصورت سقط شدن باسپ سرکار سرکار والا عطای اسپ
سرافراز و دلخوش کرده خواهد شد رقعه تربیت خان هنوز محتاج تربیت ست زر کیه برای خشاک قلعجات
کرکته ست از خارج بسمع رسیده که از روی حساب بکسی نداده سوانح کار زبان کار چه میکند او را بخود
همین مقرر نموده شده که این جماعت باغراض نفسانی کارهای عمده پادشاهی برهم میکنند و روی خود سیاه
نموده در تحریر اخبار رجال بینمایند قلعهای مستحکم بستن مفسدان بزرگ و نگاهداشتن عیسوی خان از چه راست
اگر از اول خبر شود هرگز تا باینجا نرسد بعد عزل جاگیر این جاگیر آورده به برهان الله خان که از بی جاگیری
نالش دارد باید داد ظاهرا در شکرست بخان مذکور حسب الحکمی به نهند باید نوشت که این صورت سراسر اباطیل
بوقوع آمد و بچه رو دلال کار مدنظر داشت طلب آخشام که نخواهد رسید و غله در قلعجات نخواهد بود و دران
بران نامردان غالب خواهند آمد آن وقت شما کجا خواهید بود فالباچیان اگر طلب کرفته سرکرم کار
مانند غنیمت ست و میدانیم که بی این خیال چه امکان دارد جهت عرض خویش کارهای ملی

کرنی انحقیقت کار خداست برهم نمودن و بزندگی دور روزه حق مردم مجاید پایمال کردن که در ضمن آن تقویت
کفار خسران مآل ست آئین کدام مومن نمک حلال ست بهرحال قبض الوصول طلب از نمای احشام
کرفته نفرستند و در صورت خلاف آن سزای خانسامان و معاونان بی دینان برخود لازم دانسته
آن الله لا یهدی کید الخائنین رقعه امین دست بدستی مجوز عنایت اسد خان که از
حضور مقرر شده رفته بود چه کرده ع هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد چه قوت مقاومت همبوده
چه کند ناچار است اما اگر چنین بود چرا برخاسته نیاید اگر نخواهد نمیداد ندآمدن خود داند با وجود اینها از طرف
خود تاکیدی نوشت رقعه مهابت خان حیدرآبادی ظاهرا در لاهور درگذشت و غیر از پسره که پیش
بحضور پدر رخصت کرده و رشته دیگر ندارد بدیوان بیوتات آنجا برنگارد که اموال او بهوشیاری دیانت داری
تمام ضبط نمایند که بیت المال حق عباد ست خلیفه امین و نوکران کماشتهای خلیفه اند جرا به مستحقین وضعها
دیگران را دران تضییع چه حساب رقعه مرحمت خان امروز لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود و دانه
جامه آنقدر دراز داشت که پا بنظر نمی آمد بمحرم خان فرمودیم که دو گره از دامن آن کوتاه کرده بیاید
فدوی باید بکوید که دامن بدستوری که در حضور مقرر ست همان قدر داشته باشد والا قدم در غسلخانه نگذارد
مرد را باید که الفت بالباس ساده پرکار داشته باشد زینت و تکلف خاصه زنانست و بهانهای بیهوده
دیگر هم مناسب این مقام بنظر نیامد و غلط بگوش او باید خواند رقعه ماکه پان نمیخوریم این کارخانه همه رنگ
دیگر گرفت و آبدارخانه همه آب و تاب نیست هوشیاری و چیزرسی دارد همانا آنست که همه وقت همه جا
کارخانجات عهده خود بتوزک آراسته دارند تا وقت کار مجرای آنها ظاهر شود و نفاست مزاج پاکیزگی
طبع آنها برما مبرا کرده و همه مردم بندگان شان دولت خداداد ما معلوم کنند و رونق و شکوه او متفاوت
نموده ناتوان بیان بست کردند بهانات بهانات دعوی فقر و این همه سابات حقانی حساب و
ناصواب در لاریاب عاقل خان جواب حسب الحکم که در باب بنا نمودن قلعه دارالخلافه بهانات خان
صادر شد خوب نوشته نوکر همچو باید الشکر لله والمنة رقعه فدوی درگاه وزارت خان
عبدالرحمن درگذشت برای دیوانی مالوا چند اسم نوشته بفرستند که خدمت کرده باشند کهنانند

سعد الله خانی در احیانی که رائق مهمات دیوانی بود میگفت که کار سرکار و الا بکسی باید فرمود که
جوهر کاردانی و دماغ معامله آرائی داشته باشد نه خلیل غرض رقعه آنقدوی مدار المهام اعظم
خان بفرزند عالیجاه علمی نماید که از نوشته نیکنام خان بعرض رسید که شما هر سه پسر دیوان قدیم
خود را برادر وید فهم و ذکای رسا دارید مختار حالا با فضائل خان و میر هادی مزه نماند عنایت الله خان
را واسطه المطالب ایشان گردیم بیاد داشته باشد که کوکلتاش خان در حین نظامت دکن و
روح الله خان هنگام صوبه داری حیدرآباد مصدر بعضی اداهای نامناسب شده بودند مصلحه چند
معاتبات شتیم و آخر نظر بر قدم خدمت باهنها در ساختیم از زبان اعلی حضرت شنیده ایم که عرش آشیان
اکبر پادشاه روزی سفر مودند که تو در تامل برای تقیر و تطنیر امور ملک و مال شعور تند داری اما غرور ش
خوش نمی آید ابو الفضل ها او بدو شکایت گونه آغاز کرد جواب یافت که نواخته رانمی توان برانداخت
لهذا با آدم کار چارنا چار باید ساخت بیت خدای است مسلم بزرگی و الطاف + گنه جرم بیند
و نان برداری دارد رقعه خان فیروز جنگ کار خود را تمام گذاشت باوجودیکه فرزند زاده از
برهانپور آمده بدیدنش رفته روانه برار شد و لفظ سه سالار که می نویسد از نوشته وکیل معلوم شده یا
خبر غلبی ست درین باده نه فرمان رفته و نه گفته ایم باید که منصب سپه سالاری از کجا پیدا کرد رقعه
محمد باقر داروغه کچهری دیوانی در گذشت و شکار خان از زبان مردم عوام رست روزی در سواری
شنیدیم که این را به پسنیت او مردم چه قدر بد میگفتند مکرر گفتیم که او از شرارت یا این از صدارت آید
سود نکرد جزای اعمال حق ست خود بهتر میداند که بر سر آن مرده چه گذشت و بر سر این زنده چه خواهد گذشت
نفس اماره را نمی گذارد که آدمی عمل صالح بکند و زاد عقبی بردارد و گرنه همه میدانند که ظلم کردن بد است
و پیش آوردن ظلمه بدتر از ان گرسنه را خدمت دادن عزا پاکشتن ست دیده و دانسته از عهده بر آمدن
آخرت که در شکست ظالم برامدن مشکل چه جای یقین داشتن حاکم باید داد اما خدمت باید داد
داد و داد از دست غفلت داد داد + غلام محی الدین نامی در لشکر عالیجاه دکانی چیده بدروغی دوستم
کرده برآورد پیش ضرورست بیت این نه مردانند بهر صورتند + بسته نامند مرد نشمورتند

جهلای معتدل امر اجمل و اقوال باطل دارند ایمان کو و اسطه بجار **رقعه** عالیجاه تتمه طلب که در سرکار والا
دارند التماس تنخواه بر کنند اد وهی کرده اند باید نوشت یا وکیل گفت که تتمه طلب ایشان اگر خواهد ماند
تصفیه و حساب مطالبه و نقدی در قیمت جواهر و غیر آن محسوب خواهد شد سود ای سود اگر آنچه
اعلی حضرت زیاده بر چهار رم حصه از جاگیر پادشاهزاد ها و امرا موقوف میداشتند در عصر ما همه ضابطها
بی ضابطه شد بعضی اوقات جمدة الملک بجای خود میگفتند که ما نگاه رهرو نجات کاهای ما مورنشده ایم
اگر کاهی اتفاق خواهد افتاد مردم ترکیب محنت و گرد و دار اجتماع دیده و اگینی زبانی هر کار ها بالفظ
بعرض والا رسیده بود در ینولا که از عوائض نمایان معروض شده که عنقریب هجوم برد و الفقار خان
آورده رشته نمیگذارد و عرصه بر خان مذکور تنگ و کمک طلب ست حکم والا بنام جمدة الملک عز اصدار
یافت که کمک بسر خود را زود رساند چون در رسیدن او اهمال واقع شد شقه بخط انور صادر گشت که ایشان
خود را عاشق پسر میکنند حالا که عرصه تنگ ست در زود شتافتن تامل جرا و عی شدن دیگر و در دعوی
صادق برآمدن دیگر ست ع دیگر نخود سنا زکه ترکی تمام شد **رقعه** قدوی قدیمه الخدمت ها انگه عرضی
در حضور تربیت یافته و خدمت کرده و گمان ضابطه دانی و شناسائی الف انسانی در حق او هست ها وجود
این همه اباحات مقصد اران پادشاهی روا میدارد و قول سعدی یاد نمی آرد **بیت** من و تو هر دو
خواجه تاشانیم بنده بارگاه سلطانیم عجب عجب از مقولات سعد الله خان ست که الف بصورت
قلم و نون بشکل دوات و یوان که بصفات ملکی آراسته شده دو بیت قلم و دوات پیش نهاده یا
حیوانی یا تصویری از نقش عقل و هوش ساده بعد ازین احتیاط لازم دانند و با عقا و خود نوکر دکا
والا را نیز هم چشم خود شمارد و امتیازی که می باید مراعات آنانا مرعی ندارد **رقعه** فرزند زاده
محمد عظیم امروز عرض کرده اند که پرگنه لشکر پور در جاگیر شاه عالیجاه مرحمت شود از نشان باید رسید
که این خبر خواهی بچه امید در خاطر گذشته اگر شاه ابیای این مطلب بآن فرزند زاده کرده اند چه مضایقه
والا ازین خیالات در گذرند که اخلاص دلی نمی افزاید بل افزایش غرور و پندار را شاید گفتی ان شاء الله
وکیلا گو انا ادعوا ان ترحم کلهم و بدخلهم ظلا گو ظلیلا گو رقعه خبر مرگ مخلص خان شنیده باشید

از شرائف انسانی جوهر خداوندی و همه والی او خط برسید اسکیم رضی الله عنه این ... ارسال یابد
بسیار دارد و فواید ... نامش باید دارد دل و اما و چشم تبیار گوشخصی شکایت کرد نه پیش ما گفته بود که این مرد کسی را بهتر
خود نمیداند جواب دادیم که بهتر از خود کسی را نمی یابد **رقعات** بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
خان فیروز جنگ یکزنگ من میخواستیم برای عیادت آن دولت خواه خود بیائیم اما بچه رو و کدام
نظر شما را ... لهذا اسادت خان را بپایه فرستادیم تا بچشم ما به بیند و اظهار ما فی الضمیر کند از سوی ما
نورس آنچه اینجا بهم میرسد اگر درست است اما الطبای یونانی برای آن عمده مخلصان مزاجدان منصر میکوشند لهذا خود
هم ناگوار کردیم انشاء الله تقدس بعد صحت کامل و شفای عاجل یکجا میخوریم **ملیت** یار باین آرزوی
من چه خوش ست + تو بدین آرزو مرا برسان + **رقعه** خان فیروز جنگ یکزنگ من تقریر
فوج لاعلاجی ست فدوی زاده را زود بحضور کرامت کنجر رفرستد که بانعامات
یافته باز پیش آن دولت خواه خواهد رسید **ملیت** هان شنو نوید چون واقف ست از سر رغبت
باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور + آنچه دل از فکر آن میسوخت هیچ بود آخر از بی مهری گردون
به آنهم ساختیم **رقعه** خان فیروز جنگ یکزنگ من الحمد لله دوری قلبی ست **ملیت**
دهانی پیش نی + در پیش می و بی می در مینی + از احوال شما روزی اکثر اطلاع میداده باشد تاکه
موصلت صوری دست دهد خانه زاد عنایت الله خان اندیده ایم جای دخالیست ع شاخ گل هر جا که رود
کتابیه از سیرو صاحبقران ثانی
رقعه بنام ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ نصرت جنگ بی تو در رنگ من دراول این ملک
در طمطراق و هان دهلی بود و بر عنان مستعد از نصرت نهاد اورد و ایشان اسهک و ستهک ملذات
نفسانی و مستغرق امور دنیای دنی دیده فرصت از دست نداده تحف و هدایا برای خود ساختند هر چه کرد و نمود
مکافات آن از پیشگاه منتقم حقیقی یا مسبب یعنی همان بی وفائی و نمک حرامی که با ولی نعمتان نموده بودند
از نوکران خود دیده میبود و غیر ها نیز به نهاد سلوک بعمل آرند **ملیت** دریاب کنون که دولت ست
کاین دولت و ملک میرود دست بدست **رقعه** ولایت نه چیز بدست این کافر نعمت حربی خواجه دشمن چه
و تغافل در امر ممکن الحصول بی مانع ظاهری چون

وسیلهٔ ملک رقعه خان نصرت جنگ بپادو لیپ وغیره متعینان خود را سوای ملتفت خان
پیش پادشاهزاده عالیجاه بگذارد که آنجا هم کار بسیار است و دست آنها اگر کوتاه باشد در کار خلل میشود فهماکه
یعنی با بارانی بی حیا بیک کمان تیری انداز مدو می فهمند که خود را نشانه تیر و مال آخرت
بیت کندهم از کندم بروید جو ز جو + از گمان غافل مشو صیاد بلطف بگو آن
غزال رعنا را + که سر بکوه و بیابان تو داده مارا + العافیة یا العافیة رقعه نصرت جنگ
بی ریو و رنگ من چون گرفتن دکن که اهم بود تمام همت مصروف همین کار شد الحمد لله صورت
یافت اما حرجی که درین سفر خیریت اثر شده و میشود مدار آن بر خزانه هند و ستان است مبلغهای کل
طلب طلبداران شده و میشود در کرناتک و فیهای قدیم عظیم بسیار شنیده می آید زمیندار پچاپور که
بی اصلت بتغلب متصرف است و نمیخواهد بپادشاه جهنمی ست لکس ظاهر چندان اهمیتی ندارد و حاصلش
بکفته سید صدیق حسن خان متوفی هفتاد و هشتاد لک هون است خراد تصرف او باشد حقیقت ملک و
تدبیر نزاع از و و از نایب خود که داؤد خان باشد استفسار نماید چرا اهمال و تغافل رقعه
خان نصرت جنگ من ارباب کار و تجار حال مردم مستدین کم میکنند زیرا که از ابتدا تا انتها
از اول تا آخر نمی آید و سفاکان در گرفتن مردادن باک ندارند یعنی آب از دریا بخشیان گل میخواهد
خلاف امر بست و شوار نمیدانم روز بحر ابر من چه خواهد گذشت و بعد ازین بر سر بندهای خدا چه مصیبت
خواهد شد بیت فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را + عشرت امروز بی اندیشه فردا خوش ست
بهرحال ارباب کار ذوالاعتبار را در همه حال هراسان و ترسان باید بود و هر نقطه الحفیظ و الامان
بادکفت رقعات بنام میرزا صدرالدین محمد خان صفوی بخشی دوم میرزا بخشی اخلاص
کیش پنجابی منصب دو صد و پنجاهی سرافراز شد و دیوان تسلیمات بگماشتند رقعه میرزا بخشی
محمد ابراهیم خجالت ندیم بمنصب هزاری دو صد و پانصد سوار و خطاب میرزا نهالی اختصاص
ده هزار روپیه بعرض یکصد سرمایه غرور افتخار اندوخته حسب الحکم شعر این عطایا باد بر کنار و من عفی
لیصلح فاجره علی الله رقعه بنام عاقل خان تعدار صوبه دار الخلافه شاه جهان باد

عرضداشت آن قدیم الخدمت از نظر گذشت از زاده کوشه گزینی و استغنا فهمیده شده است بر رکاه
کوشه خاطر اقدس را که منظور نظر خاص پرورده لطفهاست با دیگر دیا شیم دیگر کدام
در پیشگاه سبالغه البته منظور داشته التماس آن قدیم الخدمت را درجه پذیرائی خواهد شد
دوازده هزار سالانه بمشقه مقرر خواهد گشت رقعه بنام جمید الدین خان بهادر حمید بلند حرف خیلی روزست شاه عالیجاه
عرض نمودند سه کس دشمن جانی مند جمید الدین خان و امیر خان و منعم خان کفتیم امیر خان نیکذاتست با کسی
دشمنی نیست وخان جمید هم شاید نباشد واحوال منعم خان برین ظلوم مجهول محمول ما بری فکر خود کرده
خود چرا غافل امید و مقدمه موت خود همانست که الموت قد مر شراک العقل فاقرب
من حبل الورید های های افسوس افسوس بیت کی از دست وکاهی از دل وکاهی پا بیمت
بسر عجلت سپردی ای عمر میترسم که وا مانم ✻ اگر مناسب داند عالیجاه بسپارید اگر کدورتی باشد صفا
دهیم تا در امانست این فانی خیانت نکند هر چه بخاطر رسد بر نگارد یا عرض نماید رقعه بنام عنایت الله خان
دیروز ابطالو [illegible] دلی آمده چیزی برای عیال خوست کفتیم فقیر را بعد عاجه کار فقیر
دل بریده و گریبان دریده سیباید مردم فقیر فقیر میکویند نمیدانند که فقر چیست وچه معنی دارد بیت
همان آمینه و بهم ست واین صورت پرستانش ✻ نقش پرداز تقلید ند و میکویند للهی ✻ اللهم بین ما
عن یوم الغافلین آمین آمین آمین رقعه هدایت کیش و اخلاص اندیش از اسلام آورده
خیلی برجودی نازندی حسابست حال اولین در حضور چنین و نارسائی مزاج دومی در آنجا باعالیجاه
چنان فهمانیدم باید گفت قطعه بخشی خیر و باز مانه بساخت ورنه خود انشانه ساخت زیرکان زمانه
میکویند مرکی مانا نه ساخت ✻ خدا کوش منوا و چشم بنیاد و السلام علی آهل الرشاد والسداد
سلوکیکه این کمینه کمان بنیاد شاهزاده کرده مداد نمیدید باشد چه کفتم خود کرده را درمان نیست مانا طوطی الفقر
این نمک حرامان حکم کردیم وکونه اجازت دستکیر کردن دادیم معلوم شود که این بی دینان
جواب هم رسانیده اند که بحضور پادشاهان دروغ عرض خواسته کرده حرف بی اصل بعد به آنها
نمود عالیجاه یار باقی صحبت باقی انشاء الله تعالی می فهمیم بالفعل حسب الحکمی بنام فرزند عالیجاه نوشته

ال استحقاق حرمین شریفین سالم تواند رسید بوساطت آنها رسالداشته آید خاطر خواهی منحصر در
اظهار وحضرت مذر سرکار والا هم منیت مطلب بخوشودی ارواح مطهر حضرات وجناب
مصلی الله علیه وآله واصحابه ودر صورتیکه این هم متعذر باشد چرا مستحقان این ملک
جلوه او سجانه اظهرست نحن اقرب الیه من حبل الورید رقعه بنام اسدخان به همین لفظ
خلافت محمد معظم بهادر بنویسد بلکه عرضداشت کند که تجویز خدمت فوجداری جلال آباد بشیخ کریم الله بسیار
بجا شد پدرش سپاهی بود وهم متصدی از احوالش مفصل اطلاع ندارم منصب واجبیت برنگارند خراج بعرض
رسید که وکیل منصبدار یکه در صوبه کشمیر جاگیر دارد وبنا بقضیه محصول جاگیر که از عمال کشمیر وطن میخواهد در کجری توانی
ازمدتی رجوع ست او برعایت وطن داری حق آن منصبدار ازان کشمیری بی پرسیده باشند در بصیوت جهلا
عذر جهالت وبی علمی کنند شاید که اکرم الاکرمین کرم کند اما عالمان را چه عذرست مگر ربا واز بلند گفته ایم
وباز میگوئیم که ما در احقاق حق ورفع تعدی سعدی رود بدگی هیچ کس از فرزندان نیست پدر یکری چه رسد
پیچ مصع بهر امیر یکه حق عجز از زور بسیار بگیرند بنده وبهمان اکتفا کند واز خود بنهاد رقعه بفرزند
عزیز بهادر بنویسد که دنیا رفت وآخرت آمدن شد چیزیکه یاد کار خواهد ماند ونیکنامی خواهد آمد همراه به غار رکور
خواهد رفت همین امور خیر که عبارت از باقیات صالحات ست امروز خود را فردای گمنان باید دانست
عاقل آنست که وقت حال را که بین الماضی والاستقبال ست غنیمت داند وهر خیر وصلاح انچه تواند فوت نکند
آرد وحال را رقعه وآینده را شنیده پندارد زیرا که حال را روی در رفتن ست وآینده را روی در آمدن
سعدی همه روز پند مردم میگوید وخود نمیکند کوش رقعه فدوی با اخلاص را که بدیره او فرستادیم
جهت تنبیه پدر وپسر اعتبار نامه را فرستادیم ظاهر ا بر نخوت وپندار افزوده وقدر خود را کم کرده استغفر الله
لازم آنست لوازم اعتذار واستغفار بر خود واجب شمرده بدیره نصرت جنگ برود وعذر ها بخواهد
وخود را از همه پیش دستان پشیمان انگارد وذالقه کاکلهو فراموش نسازد نظم هیچ دانی که شیر مردی کیست
شیر در نامه دانی کیست آنکه با دشمنان تواند ساخت آنکه با دوستان تواند باخت رقعه بفرزند
علی جاه عرضه داشت کند ایشان که استشفاع بقصیر اعتبار خان کرده اند احتمال قوی که سید سعد الله در پیش

نوشته باشند نویسد که بعد از دعا سپاس این مقام در مصراع دوم بیت

ابجاب ایزد بیچون بر اهل می آید بنام ابوالقاسم خان که بخطاب ملتفت خان سرافراز شده بود

و بعد قوت امیر خان بامیر خان مخاطب شده دارو غه خواصان آن حضرت گشته و خیلی در مزاج اقدس راه

داشت لطیفهای حسب حال و بوقع بعرض میرسانید صادر شد به محمد اعظم شاه باید نوشت که مافی نفسه حسن

دیانت جوهر شعور ایشانیم زاده ما بنوانگیه بیچاره تا چند بحال تباه در دمند خواهد ماند برادر و شما حقی دارید و انکلاف خوب

ناخوشنودی خالو هست نمیدانند که فضل سرشار حضرت آفریدگار آمرزگار چه قدر عفو جرائم بیشمار عاصیان میکرداز میفرماید

برای خدا خاطر ما کینه دیرینه و غبار پشینه از سینه بردارند و آن ضعیفه اگر غیر شما دیگری ندارد مشمول عواطف گردند

تو اسهایل انچه کردند در برای آن دزدیدند دنیا گذشتنی و گذاشتنی هست لهذا با همه کس ساختنی ع ناکرده گناه در

جهان کیست بکو ۴ کلمه غریبانه زبان میان عبداللطیف قدس سره الشریف یاد داریم که خدا ناترس را در

مزاج راه دادن و ذی حق را از در راندن بدترین گناهانست ع نزد حقیقی زبان این عاصی پر معاصی ساائری بخشاد و دنیا

برین چه باید نوشت که نباید نوشت رقعه حسب الحکم انکه سرافراز خان عبداللطیف کاه مرای سلام جنت مکان

مدار المهام بیاید ایشان اگر سوار اسپ باشند بعد سلام دست بسر گذاشته عقب ایشان بهره و اگر بپالکی سوار

باشند بعد سلام مختارست اگر رفیل باشند برابر راه بردو اگر مشکم شوند جواب بدهد والا لاور او کلاه نبود دیگر چه ناچار است

ازاسپ فرود آمده سلام کنند ایشان او پایان دهند و دیگر آنرا علیک نفضل شفقت شاه عالیجاه که با فضل خان صبادر کرده بود

سید کمال خان هم گذشت بوکیل باید نوشت که بعرض سانید احوال متعینان این صوبه از حضرت پنهان نیست

عنایت الله خان حسن عمل یک میدانند از حضور پر نور هر کرا لایق این کار دانند مقرر نمایند گشمیری دین صوبه پسندیده

که ما مقرر کنیم عنایت الله خان راضی شود و اضافه این افغان البته عمل کاغذی خواهد بود و حصول شانی نیست

پرگنه از جمع می افتد و رعایا و یران میکردند و باین درجه بگوش میخورد که اگر کوری دیگر دو سه

لک روپیه بیارد منظور نیست تغیر تغیر دکار با خوف آلهی و دو اسهه باز پرس پادشاهی شه است دیوان

نباید که خویش و افزایش کار فرماید میر مرتضی در لونی باشد دیگر بر که اعتماد بر حال او باشد بره جا که میر برای ظلم و اخذ و جریمه عمال

تمت

بعد از سلام بر ارباب فضل و کمال و اصحاب عقل و جمال بر دست
صلی اللہ علیہ وعلیہم اجمعین و دلم بقاء السموات السبع والارضین مخفی نماند کہ شاہ عالمگیر جامع ہزاران فواید و نکات مکتسب کتابت طلبیات پیش ازین ہم رونق طبع پذیرفتہ ہست لیکن از
اشغال جہانبانی بار یک عماری و نوادر غوامض و رجاء خاطر تواری ماند لہذا ہمت بلند کارگزاران مطلب
مقتضی نمود کہ گروہ از کار مشکلاتش کشادہ و دو تعمیین مقاصد از سابق زیادہ مکدود لاجرم بندہ ننگ دعا کمترین
سعادت دارین عفا عنہ الصمد المنان حسب الحکم عالی مثال آستین بالا زد و ہر چند کہ بضاعت
بپایہ طبع گردد لیکن از شائقہ کمون و نظر دور زمان و قحط آذربیجان نیست کہ نسخہ
شعر بیاض کہ بسیار از کجا و نویس از کجا آسمان زمین و تغیر بسیار بعضی
کہ بسیار کم لفظ یا زاید کہ اکثر بیت و شعب بی آزار و بسیار
نقص کہ دوم اینہا و بعضی زیاد کردن کہ نقل
و بعضی بیت و بعضی بیت و بعضی بیت

27
ی

ف
٨٩١٤٤٤٦
CALL NO. { ع ١١ ر ع / ١٠ ن } ACC. NO. ٤٤٤
AUTHOR
TITLE حیات عالمگیر
ف
٨٩١٤٤٤٦
ع ١١ ر ع
١٠ ن
٤٤٤٦
رقعات عالمگیر

Date	No	Date	No.

MAULANA AZAD LIBF
ALIGARH MUSLIM UNIVERS

RULES :-

1. The book must be returned on the date sta above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day sh charged for text-book and **10 Paise** per vc per day for general books kept over-due.